

مائدة آسمانی

جلد اول

تألیف

عبد الحمید اشراق خاوری

مؤسسه ملی مطبوعات امری

۱۲۸ بدیع

بسم ربنا البهی الابهی

پس از تقدیم عبودیت بساحت اقدس حقّ منیع جلّ جلاله حضور محترم احبّای با وفای الهی و ثابتین بر عهد اوفی و پیمان متین حضرت ربّ البریه معروض میدارد که این عبد در ضمن سیر و سفرهای طولانی که در مدن و دیار بزیارت الواح مبارکه نازله از کلک اطهر حقّ منیع توفیق مییافت هر لوحی را که شامل مطلبی مهمّ اعم از اجوبه سؤالات مختلفه و حلّ رموز علمیه و مسائل فلسفیه و مواعظ و نصایح شورانگیز و ادعیه و مناجات و غیرها زیارت مینمود در دفتری یادداشت مینمود و استنساخ میکرد. در این اواخر ملاحظه شد که آن جمله مجموعه نفیس گشته که حاوی مطالب مهمّه است. و چون قسمت بیشتر آن الواح مبارکه بطبع نرسیده تصمیم گرفتم آنرا بصورت کتابی با اسلوبی خاص و فصل و بابی معین در آورده برای استفاده احبّای الهی از خوان احسان حضرت ربّ منان در دسترس عموم یاران قرار دهم فضل حقّ بحمد الله شامل گشت و توفیق رفیق شد و کتاب مزبور را منظم ساخت و بمائدة آسمانی آنرا موسوم نموده بساحت محفل مقدس روحانی ملی شید الله ارکانه هدیه نمود و حسب الامر محفل مقدس روحانی ملی پس از تصویب لجنه جلیله ملی نشریات امریه لجنه مجلله ملی نشر آثار امریه بتکثیر آن اقدام

فرمودند. امید که یاران رحمن این عبد ذلیل را بدعای خیر بدرقه عنایتی فرستند.

\* \* \* \* \*

کتاب مائدة آسمانی مشتمل بر دو قسمت است :

شامل الواح مبارکه ایست که در جواب سؤالات نفوس از مطالب  
مختلفه و مسائل متنوعه از قلم مبارک نازل گردیده و دارای سه فصل است :

### فصل اول

الواح مبارکه ایست که در جواب سؤالات از قلم مبارک جمال قدم و اسم  
اعظم نازل شده مشتمل بر بیست و یک باب از اینقرار:

باب اول \_ لوح مبارک سؤال از اوامر الهیه

باب دوم \_ لوح مبارک در معنی لیلۃ القدر

باب سوم \_ لوح مبارک دربارهٔ راوی وجود قائم

باب چهارم \_ در تفسیر سدس و سدس السدس

باب پنجم \_ لوح مبارک دربارهٔ اعراب آیات

باب ششم \_ لوح مبارک دربارهٔ معنی معاد

باب هفتم \_ الواح مبارکه در معنی سرّ التنکیس (بفصل

سوم و فصل چهارم قسمت اول نیز مراجعه شود)

باب هشتم \_ لوح مبارک دربارهٔ حدود سفر

باب نهم \_ لوح مبارک دربارهٔ تلاوت آیات مبارکه

### ص ۴

باب دهم \_ لوح مبارک دربارهٔ معنی ملکوت

باب یازدهم \_ لوح مبارک دربارهٔ جواب چند سؤال:

(جمعاً هفت سؤال است از اینقرار:

۱\_ دربارهٔ اکسیر (باب دوازدهم همین فصل مراجعه شود).

۲\_ دربارهٔ مکاشفات یوحنا

۳\_ دربارهٔ در المنظم

۴\_ دربارهٔ حضرت شیخ و حضرت سیّد

۵\_ دربارهٔ مظاهر امر

۶\_ دربارهٔ آیه مبارکه من یدعی امرأ... الخ (بفصل سوم از قسمت اول نیز مراجعه شود)

۷- دربارهٔ آیه مبارکه هذا لهو العلم المکنون الذی لن یتغیر.

باب دوازدهم \_ الواح مبارکه دربارهٔ اکسیر و شرح قول ماریه

باب سیزدهم \_ لوح مبارک دربارهٔ معنی بیت سعدی شیرازی

باب چهاردهم \_ لوح مبارک دربارهٔ حسین بن روح

باب پانزدهم \_ دربارهٔ قضای معلق و محتوم

باب شانزدهم \_ لوح مبارک دربارهٔ عوالم الهیه و جنت و نار

باب هفدهم \_ لوح حاجی خلیل قزوینی که از مقام هیکل مبارک و از ابناء سؤال کرده  
باب هیجدهم \_ لوح مبارک درباره ارتفاع امر الله

ص ۵

باب نوزدهم \_ لوح مبارک در جواب سائل که انفاق جان محبوب تراست یا ذکر حق بحکمت و بیان  
باب بیستم \_ لوح مبارک در جواب سائل از بقای ارواح و از قربانی کردن حضرت ابراهیم خلیل الرحمن پسر خود را  
باب بیست و یکم \_ لوح مبارک در جواب سائل از حجت و برهان

#### فصل دوم

شامل الواحی است که در جواب سؤالات مختلفه از قلم  
مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه نازل گردیده.

#### فصل سوم

شامل توقیعات نازله از یراعه مطهره حضرت ولی امرالله جلّ سلطانه است.  
(فهرس مطالب این دو فصل بتفصیل در مقدمه هر یک نوشته شده است)

قسمت ثانی

-----

شامل الواحی است که در مواضیع مختلفه از قلم مبارک نازل گردیده  
و فهرس ابواب و فصول آن در مقدمه قسمت ثانی نوشته شده  
است. اینک بنگارش فصل اول از قسمت اول پرداخته و موفقیت  
جمیع یاران را از خداوند متعال خواستگار است.  
طهران ۱۰۴\_۱۳۲۶ اشراق خاوری

ص ۶

#### فصل اول \_ از قسمت اول

#### کتاب مائده آسمانی

شامل الواح مبارکه ایست که در جواب سائلین از قلم مبارک  
جمال قدم و اسم اعظم جلّ جلاله نازل گردیده:

مشمتمل بر بیست و یک باب

باب اول

#### لوح مبارک درباره اوامر الهیه

جمال قدم جلّ سلطانه در لوح وفا میفرمایند:

"و اما ما سئلت فی اوامر الله فاعلم بانّ کلّ ما حدّد فی الکتاب

حقّ لاریب فیه و علی الکل فرض بانّ یعملوا ما نزل من لدن

منزل علیم و من ترکه بعد علمه به انّ الله برئ منه و نحن

برآء منه لانّ اثمار الشجرة هی اوامره و لن یتجاوز عنه الا کل غافل بعید" انتهى.

## باب دوم

لوح مبارک درباره معنی ليله القدر  
جمال قدم جلّ شأنه در لوح طيب كه عنوانش "قد ذكر

ص ۷

ذکره لدى الوجه" است مخاطبا بباقر فرموده :  
"واما ما سئل فى ليله القدر قل قد ظهر يوم الاعظم و طافت  
حواله ليله القدر بعد الذى اظهرناها وزيناها بطراز  
اسمنا المنيع لما قضت لا ينبغى ذكرها تمسك بيوم الاعظم  
الذى فيه تجلى الله على كل الاشياء ان ربك لهو الحاكم على  
ما يريد قد فسرها من بشر الناس بظهورى انها زينت بما  
نزلت فيها الهاء التى انشعبت منها بحور الاسماء ان اعرف  
وكن من الشاكرين فى ظاهر الظاهر انها ليله فيها ولد  
محبوب العالمين و نزل ذكرها فى لوح الذى زيناه بهذا الذكر العزيز البديع ..... " انتهى

## باب سوم

درباره راوى وجود قائم

از قلم مبارک جمال قدم جلّ جلاله در لوح ميرزا آقاى افنان نازل:  
"راوى وجود حضرت قائم زنى بوده از حضرت جعفر سؤال  
نمودند آيا از براى حضرت عسکرى اولاد ذکورى موجود  
آن مظلوم ابا نمود و فرمود دو سال قبل طفلى بوده و فوت  
شد صاحبان غرض او را طرد و لعن نمودند و کذابش گفتند  
و قول آن زن کاذبه چون موافق هوى و اغراض نفسانيه نفوس  
غافله بود آن را اخذ کردند و اعلان نمودند" انتهى

ص ۸

## باب چهارم

در معنی سدس و سدس السدس

لوح طب كه عنوانش "لسان القدم ينطق بما يكون غنية الالباء  
عند غيبة الاطباء" است از قلم مبارک جمال قدم جلّ سلطانه  
الاعظم بافتخار جناب ميرزا محمد رضای طيب يزدى نازل  
شده و در تفسير بيان مبارک در اين لوح "و السدس و سدس  
السدس على حاله...." جمال قدم جلّ جلاله در جواب سؤال  
زين المقربين ميفرمايد قوله تعالى :

"فى معنى السدس و سدس السدس انا اردنا بذلك

مقادیر الاخلاط فی الابدان المعتدلة علی مذهب القوم  
فاعلم ان البلغم سدس الدم والصفراء سدس البلغم هذا  
معنی ما ذکرنا و السوداء ثلاثة ارباع الصفراء ولنا بیان آخر ان ربك لهو العليم الخبير.... " انتهى  
باب پنجم

لوح مبارک درباره اعراب آیات مبارکه  
جمال قدم جلّ جلاله میفرماید قوله تعالی:  
"ان یا زین تعویق جواب ما سئلته فی الایات حفظ تغییر  
بوده چه که در اوایل ابداء در حین نزول ملاحظه قواعد قوم

ص ۹

نمیشد و این ایام نظر بحکمت ملاحظه میشود لذا اگر لوحی  
از قبل تلقاء وجه قرائت شود ینزل فی بعض المقام بغیر ما  
نزل من قبل این نظر بظاهر عبارت است و فی الحقیقه آنچه  
نازل همان صحیح بوده و خواهد بود در ارض سرّاراده  
چنان بود که قواعدی در علم الهیه نازل شود تا کلّ مطلع  
باشند نظر باحزان وارده و اشغال متواتره و ابتلاهای  
متتابعه تأخیر افتاد و دیگر سبب اعظم آنکه هر مجهولی  
کلمات مجعوله ترکیب نماید و ناس نظر بان قواعد صحیح  
دانند مع آنکه اگر از خود او سؤال شود عالم بحرفی نبوده  
چنانچه در یحیی و اتباعش مشاهده مینماید العلم فی  
قبضته یقلبه کیف یشاء مثلا در بعضی مقام آیه بر حسب قواعد  
ظاهریه باید مرفوع و یا مجرور باشد منصوب نازل شده  
در این مقام یا کان مقدر است و یا امثال آن از احرف ناصبه  
و مواضع آن و اگر مقامی مجرور نازل شده بر حسب ظاهر بین  
قوم دون آن مقرر است در این مقام حرف جر و یا مضاف که  
علت جراست محذوف و این قاعده را در کلّ جاری نمایند  
و همچنین در بعضی مواقع نظر بطراز آیات است لا نجب ان  
نذکر القافیة فی هذا المقام و همچنین نزد ائمه نحو فعل  
لازم در سه مقام بطراز تعدی ظاهر بالتکریر و الباء و الهمزة  
این در نزد قوم معتبر است و لکن در علوم الهی بقرینه مقام فعل

ص ۱۰

لازم متعدی و فعل متعدی لازم میشود طوبی للعارفین  
طوبی لمن کان موقنا بان العلوم کلها فی قبضة قدرة ربّه

العلیم الخبیر و همچنین فعل متعدی مثل رفع ارفع نازل  
مثال آن در کتب سماویہ ہم از قبل بوده و این در مقام تأکید "انتهی

### باب ششم

لوح مبارک درباره معاد

جمال قدم جلّ جلاله در لوح وفا میفرماید قوله تعالی :  
"اما ما سئلت فی المعاد فاعلم بان العود مثل البدء كما  
انت تشهد البدء كذلك فاشهد العود وكن من الشاهدين  
بل فاشهد البدء نفس العود وكذلك بالعكس لتكون على  
بصيرة منير ثم اعلم بان كلّ الاشياء فى كلّ حين تبدء و تعود  
بامر ربك المقتدر القدير و اما عود الذى هو مقصود الله فى  
الواحه المقدس المنيع و اخبر به عباده هو عود الممكنات فى  
يوم القيامة و هذا اصل العود كما شهدت فى ايام الله  
و كنت من الشاهدين و انه لو يعيد كلّ الاسماء فى اسم و كل  
النفوس فى نفس ليقدر و انه لهو المقتدر القدير و هذا العود  
يحقق بامرہ فيما اراد و انه لهو الفاعل المرید و انك لا تشهد  
فى الرجوع و العود الا ما حقق به هذان و هو كلمة ربك العزيز

ص ۱۱

العلیم مثلاً انه لو يأخذ كفا من الطين و يقول هذا لهو  
الذى اتبعتموه من قبل هذا لحقّ بمثل وجوده و ليس لاحد  
ان يعترض عليه لانه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و انك لا  
تنظر فى هذا المقام الى الحدود و الاشارات بل فانظر بما  
حقق به الامر و كن من المتفرسين " الى قوله تعالی " فانظر  
فى يوم القيامة لو يحكم الله على ادنى الخلق من الذين آمنوا  
بالله بان هذا اول من آمن بالبيان انك لا تكن مريباً فى ذلك  
و كن من الموقنين و لا تنظر الى الحدود و الاسماء فى هذا  
المقام بل بما حقق به اول من آمن و هو الايمان بالله و عرفان  
نفسه و الايقان بامرہ المبرم الحكيم فاشهد فى ظهور نقطة  
البيان جلّ كبريائه انه حكم لا اول من آمن بانه محمد رسول  
الله هل ينبغى لاحد ان يعترض و يقول هذا عجمى و هو  
عربى او هذا سمى بالحسين و هو كان محمداً فى الاسم لا فى  
نفس الله العلى العظيم و ان فطن البصير لن ينظر الى  
الحدود و الاسماء بل ينظر بما كان محمد عليه و هو امر الله  
و كذلك ينظر فى الحسين على ما كان عليه فى امر الله المقتدر

المتعالی العلیم الحکیم ولما کان اوّل من آمن بالله فی البیان  
علی ما کان علیه محمد رسول الله لذا حکم علیه بآئه هو هو او بآئه  
عوده ورجعه و هذا المقام مقدس عن الحدود و الاسماء لایری  
فیهما الا الله الواحد الفرد العلیم" الی قوله تعالی "ثم اعلم

ص ۱۲

بان یوم الظهور لعود کلّ الاشیاء عمّا سوی الله و کلها فی صقع  
واحد و لو کان من اعلاها او ادناها و هذا العود لن يعرفه  
احد الا بعد امر الله و آئه لهو الامر فیما یرید و بعد القاء  
کلمة الله علی الممكنات من سمع و اجاب آئه من اعلی الخلق  
ولو یكون من الذین یحملون الرماد و من اعرض هو من ادنی  
العباد و لو یكون عند الناس ولیا و یكون عنده كتب السموات و الارضین ..... " انتهى.

باب هفتم

در بیان معنی سرّ التنکیس

جمال قدم جلّ جلاله در لوحی میفرماید قوله تعالی :  
"اما در فقره عبارتی که منسوب بجناب شیخ احمد احسائی علیه  
بهاء الله بوده اصل آن عبارات را یکی از شیخیه نوشته در  
عراق سؤال نموده چند محل آن مغلوط مشاهده شد و لکن  
التفاتی بتصحیح آن نشده بعینه همان عبارات کاتب نقل شده  
چنانچه در لوح میرکریمخان هم اشاره باین بیان هست  
یک فقره از فقرات آن ذکر میشود لتوقن ان ربک لهو العلام  
العلیم الواو ثلاثة احرف ستة و الف و ستة قد مضت ستة الايام  
این اشاره بخلق سموات و ارض است فی ستة ایام میفرماید  
که آن خلق منتهی شد و الف بین و اوین دلیل است بر تمامیت

ص ۱۳

سته اولی و آن الف مقام قیام قائم است چنانچه ظاهر شد  
و او اخری اشاره بخلق سموات بدیعه است بظهور قیوم  
فی ستة ایام آخر و بعد از ظهور این مقام سرّ تنکیس مشاهده  
میشود لرمز رئیس کما سمعت یجعل اعلاهم اسفلهم مقصود  
شیخ آنکه مضت ما خلق فی ستة ایام و انتهت بالالف القائم  
بین الحرفین و ارتفعت فی ستة ایام اخری ما ارتفع من قبل  
اذا یتبدل الامور کلها کما رأیت و عرفت کذلک تم الامر بالحجة  
و ظهر الامر الاعظم بین البریة له الحمد علی ذلك در این ایام

قلم اعلیٰ بتفسیر متوجه آنه یحب ان ینطق فی کلّ الاحیان  
 آنه لا اله الا انا المقتدر العزیز المنان این دو کلمه هم لاجل  
 آنجناب من غیر سؤال نازل شد و فی الحقیقه بهمین دو کلمه  
 جمیع عبارات جناب شیخ تفسیر شد و مقصود از ذکر او در لوح  
 میرکریم آن بوده که شاید عجز خود را مشاهده کند و از حقّ  
 سؤال نماید و لکن از کبر و غرور مع عجز نفسش استفسار ننموده  
 و توجه نکرد الا آنه من الخاسرین جمیع شیخیه بقول خود که  
 در عراق ذکر نمودند عاجز شدند از معنی آن حتّی مذکور نموده اند  
 که خدمت سیّد مرحوم هم عرض نمودند و ایشان هم ستر فرمودند  
 جوابی اظهار نداشتند کذلک قصصناک ما اراده ان ربک لهو العلیم الحکیم " انتهى .  
 و در لوح دیگر از قلم جمال قدم جلّ سلطانه نازل قوله تعالی :

ص ۱۴

"اینکه سؤال نمودی از سرّ تنکیس لرمز الرئیس در اوّل ظهور  
 ملاحظه نما شیخ محمد حسن نجفی که قطب علمای ایران بود  
 و سایر علمای نجف در ارض طف و بلاد ایران بعد از ارتفاع  
 کلمه و اظهار امر کلّ محجوب و ممنوع مشاهده گشتند از بحر  
 بیان رحمن محروم و از آفتاب دانش بی خبر بلکه بر منابر  
 بسبّ و لعن مشغول جوهر وجودی را که در قرون و اعصار  
 لقایش را سائل و آمل بودند و عند ذکر اسمش عجل الله فرجه  
 میگفتند ردش نمودند و بالاخره بر سفک دم اطهرش فتوی دادند  
 و لکن نفوسی از عوام اقبال نمودند و از بحر علم الهی نوشیدند  
 و بافق اعلیٰ راه یافتند و در یوم ارتفاع صریر قلم اعلیٰ بکلمه  
 لییک فائز گشتند کذلک جعلنا اعلیهم اسفلهم و اسفلهم  
 اعلیهم این است سرّ تنکیس لرمز الرئیس " انتهى .  
 و در لوح دیگر میفرمایند قوله تعالی :

"هوالدائم بلا زوال کتاب آنجناب لدی العرش حاضر و  
 بانوار ملکوت مشاهده و بیان فائز حمد محبوب عالم را که  
 به اشراقات صبح قدم منور و از اهتزاز نفحه کلمه اولیه مهترّ  
 گشته اید و بسته ثانیه بعد از الف قائمه که مشعر بر انطواء  
 سته اولیه بوده عارف شده اید این است مقامی که جناب  
 احمد احسانی علیه بهاء الله از آن اخبار فرموده قوله الواو  
 ثلاثة احرف ستة و الف و ستة و قد مضت ستة الايام والالف



هو التمام ولا كلام فكيف ستة الايام الاخر والا لما حصل العود  
فانه سر التنكيس لرمز الرئيس فان حصل من الغير الاقرار  
بالسته الباقية تم الامر بالحجة وقد ظهر السر الاعظم الى  
آخره ستة اوليه اشاره بسموات كور قبل است كه در ستة ايام  
خلق شده وقد مضت اى طويت بالالف القائمة التى هى  
النقطة ثم ارتفعت ستة اخرى بظهور اسمى الابهى كذلك  
ينبئك العليم الخبير وبه ظهر سر التنكيس لان علم الرئيس  
قد نصب على كل علم باذخ رفيع كذلك جعلنا اعلامهم اسفلهم  
واسفلهم اعلامهم طوبى للعارفين اى ناظر الى الله  
بياناتى كه در اين مقام فرموده اند احدى تا حين ادراك نموده  
و از ائيم كرمانى مخصوصا سؤال شد كه تفسير نمايد و عند  
عجز نفس خود از مطلع علم سؤال كند اخذه الغرور والاستكبار  
على شأن منع عن عرفان الى ان رجع الى مقره ان ربك لهو  
العادل الحكيم ومقصود از آن بيان همين فقره بوده به ظهر  
كل امر وبرز كل سر ولاح كل مكتوم وانتهى كل ظهور وختم كل لوح مبين الى آخر اللوح.  
و در لوح ديگر قوله عظم شأنه:

"يا اسد يا ايها الناظر الى الفرد الاحد اين عبارات در مكتوبى  
است كه مرفوع شيخ احمد احسائى عليه بهائى بيكى مرقوم  
داشته وتصريح وتلويح و اشارات ورموزات آن كل بنفس

ظهور راجع مقصود آنكه ناس را اخبار نمايند و آگاهى بخشند  
ايامى كه نير علم از افق عراق مشرق حضرات شيخيه كلمات شيخ  
را سؤال نمودند اول ان باين كلمات عاليات مزين انه بعد  
انقضاء المص بالمرأ يقوم المهدي عليه السلام الى ان قال  
الواو ثلاثة احرف ستة والـف وستة وقد مضت ستة الايام  
والالف هو التمام ولا كلام وكيف الستة الايام الآخر والا لما حصل  
العود لانه سر التنكيس لرمز الرئيس ملفوظى واو سه حرف است  
دو واو ويك الف در وسط آن ظاهر مقصود آنكه سته گذشت  
ومنتهى شد واين اشاره است بايه مباركه در فرقان بقوله تعالى  
خلقنا السموات والارض فى ستة ايام ميفرمايد آن آسمان  
مطوى شد كطى السجل وانچه باو بود وهمچنين ارض  
ميفرمايد سموات مرتفعه در فرقان مع شمس واقمار ونجوم كه

علما و عرفا و احکام و شرایع کلّ بالف ما بین دو واو منتهی شد  
 و اگر حاصل بشود از برای نفسی اقرار بستّه باقیه یعنی باین  
 سموات بدیعه جدیده ثمّ الامر بالحجة یعنی يعرف و یعترف  
 و یقرّ بالحجة و ظهر الاسم الاعظم و اینکه سرّ التنکیس لرمز  
 الرئیس میفرماید این اشاره بحديث يجعل اعلامهم اسفلهم  
 و اسفلهم اعلامهم بوده مشاهده نما رؤسائی که بر اعلیٰ المقام  
 منزل داشتند راجع شدند به پست ترین مقام این است  
 سرّ تنکیس و این تنکیس از رموزات و اشارات رئیس ظاهر و بعد از ظهور کلمه

ص ۱۷

هو در قمیص انا آسمان پیچیده شد و شمس مظلم و نجوم ساقط  
 و ارض منشق چه بسیار از علما که خود را بحر علم میدانستند بکلمه  
 مذکوره ببئس المقام راجع بل فانی و چه مقدار از عباد که در هیچ  
 جمعی مذکور نبودند بمجرد اقبال از کتاب علین محسوب  
 ایشانند اوراق صحف و کلمات زیر و حروفات کتاب جواهر  
 عالم از قرع و انبیق حکمت و بیان که نون و قلم اعلیٰ است کشیده  
 شد امرا من عنده و هو الامر الحکیم " انتهى .

باب هشتم

لوح مبارک درباره حدّ سفر

در لوح ورقای شهید از قلم جمال قدم جلّ جلاله نازل قوله تعالی :  
 "حدود سفر نه ساعت در کتاب الهی معین شده یعنی از مقامیکه  
 حرکت مینماید تا مقامیکه اراده وصول بآن نموده ۹ ساعت  
 باشد حکم صوم مرتفع است ..... و یومیکه قصد سفر مینماید آن یوم صوم جائز نه " انتهى .

باب نهم

لوح مبارک درباره تلاوت آیات منزله از سماء مشیت

در لوح ورقای شهید از قلم جمال قدم جلّ جلاله نازل

ص ۱۸

قوله تعالی :

"اینکه مرقوم فرموده بودند در بعضی ادعیه و مناجات منزله  
 نازل و اجعله اگر در مقام رجا و اجعلنی که اضافه بقائل  
 است تلاوت شود تحریف محسوب است یا نه عرض میشود این  
 فقره تحریف نیست و هر دو قسم جائز است و همچنین در کلمه  
 مبارکه قل اللهم و قل لك الحمد حذف کلمه قل و ذکر آن هر

دو صحیح است اما ذکر نظر بشفاعت کلمه مبارکه که از فم مالک احدیه ظاهر شده و حذف آن جایز چه که ظهور عبودیت و اختصاص در این مقام اظهر است " انتهى .

باب دهم

در باره معنی ملکوت

در لوح ورقای شهید از قلم جمال قدم جلّ سلطانه نازل قوله تعالی :

"يا أَيُّهَا النَّاطِرُ إِلَى الْإِفْقِ الْأَعْلَى عَلَيْكَ بِهَاءِ اللَّهِ مُؤَلَّى

الوَرَى مَقْصُودٌ مِنْ مَلَكُوتِ دَرَجَةِ أُولَى وَمَقَامٌ أَوَّلُ مَنْظَرِ أَكْبَرٍ  
بُودَهُ وَدَرِ مَقَامِ آخِرِ عَالَمٍ مِثَالِ اسْتِ مَابَيْنِ جَبْرُوتِ وَنَاسُوتِ  
وَآنِچَهُ دَرِ آسْمَانِ وَزَمِينِ اسْتِ مِثَالِي اَزْآنِ دَرِ آنِ مَوْجُودِ تا  
دَرِ قَوْهِ بِيانِ مَسْتُورِ وَ مَكْنُونِ بِجَبْرُوتِ نَامِيده ميشود و اين اول  
مقام تقييد است و چون بظهور آيد بملکوت ناميده ميشود

ص ۱۹

کسب قدرت و قوت از مقام اول مینماید و بمادونش عطا میکند

این عوالم و عوالم مشیت و اراده و قدر و قضا و ازل و سرمد

و دهر و زمان مکرر در بعضی از الواح از قلم اعلی نازل طوبی للفائزین " انتهى .

باب یازدهم

لوح مبارک در جواب چند سؤال

جمال مبارک در لوح ورقای شهید میفرمایند قوله تعالی :

"درباره اکسیر مرقوم فرموده بودند مکرر این کلمه علیا از لسان

مالک اسماء شنیده شد قوله جلّ بیانه و عز برهانه یا عبد

حاضر آنچه درباره اکسیر از اسماء مشیت الهی نازل نظر به سؤال

عباد بوده مکرر سؤال نموده اند تا آنکه نازل شد آنچه نازل

شد والا قلم اعلی تعرض نمینمود و اقبال بذکر این امور نداشته

و ندارد انبیاء ذکر فرموده اند و همچنین حکما . در وجود و

عدم این صنع گفتگوهای لاتحصی بمیان آمده بعضی گفته اند

اجساد غیر ذهب بواسطه امراض از بلوغ باین مقام ممنوعند و

قوت و اعتدال اکسیر رفع مینماید و بلون و کینونیت اصلی ظاهر

میشوند و برخی این فقره را محال دانسته اند چنانچه گفته اند

این فلزات هر یک از اجزاء مختلفه ترکیب شده اکسیر عاجز

است از تصرف در اشیاء مختلفه متناقضه جمهوری از حکماء

ص ۲۰

قلب ماهیت را محال دانسته اند کتب قوم مشحونست باین ادکار و اعتراضات و اختلافات حکما از فلاسفه و غیرهم ولکن اگر صاحب فؤاد و بصر در بیاناتی که از قلم اعلی جاری شده تفکر نماید امر وجود و عدم بر او ظاهر و هویدا و اشکار شود" انتهى این عبد عرایض دوستان الهی را که از این امر سؤال نموده اند عرض نموده و بعضی در سؤال بکمال اصرار ظاهر لذا جاری شده از قلم اعلی آنچه موجود است وقتی این کلمه علیا استماع شد فرمودند "یا عبد حاضر اگر جواب نازل نشود بیم آنست بر عدم علم الهی حمل نمایند" انتهى . و بهر نفسی جواب نازل حکم منع در او بوده الا یک یا دو حکم منع بر اشتغال باین عمل مکرر نازل حکمت قبل بالمره با حکمت حال مختلف شده در عناصر و در سیارات و همچنین در حرکات و ارواح و اجساد اختلافات کلیه ظاهر چه در تأثیرات و چه در اعداد و البته در سنین بعد هم ظاهر شود آنچه از عیون مستور است و این ظهور اعظم سبب و علت است از برای فتح ابواب علوم و حکم احدی علوم و جنود حق را تا حین بتمامه احصا ننموده چه بسیار از شمس و ظاهره که دیده نشده و چه بسیار از اقمار که از ابصار مستور است ..... "اینکه درباره مکاشفات یوحنا علیه بهاء الله الابهی مرقوم داشتند صحیح است ایشان بکمال تصریح ذکر فرموده اند چنانچه میفرماید مدینه جدیده از آسمان

ص ۲۱

نازل یعنی اورشلیم جدیده در اورشلیم نازل میشود چنانچه نازل شد .... اینکه ذکر در منظم و روایات مذکوره در آن را فرمودند مطابق است و موافق ولکن ناس مخالف و منافق . اینکه درباره حضرت شیخ و حضرت سید علیهما من کلّ بهاء ابهاه مرقوم داشتند که در نزد بعضی از احباب از مراتب و مقامات ایشان صحبت میشود که ظهور احمدی مقام سماوی محمدی است و رتبه رسالت بایشان معروض شد و قبول نمودند آیا این اقوال مأخذی دارد یا از اوهام افهام است البته از اوهام افهام بوده و هست ..... فخر احمد در آن است که بعضی از اسرار نبوت آگاه شد و حامل امانت گشت این مقام بسیار عظیم است یکفیه و ربّ العالمین ..... بعضی از عرفا هم گفته اند آنچه را که شایسته نبوده بعضی

باطن درست کرده‌اند و خود را از اهل آن دانسته‌اند  
لعمر الله در ساحت حقّ از بعوضه پست ترند عارف بی انصافی  
گفته مقام نبوت مقام نبأ است و مقام مکاشفه و مشاهده فوق  
آنست ثانی را مقام اولیا و اول را مقام انبیا دانسته این  
بی بصر بی حقیقت این قدر ادراک ننموده که نبأ انبیا  
بعد از مکاشفه و مشاهده بوده بهم ظهر کلّ امر حکیم و کلّ سرّ  
عظیم معدن نبوت و ولایت انبیا بوده‌اند و بکلمه انبیا  
اولیا در ارض ظاهر باری آکثری از عباد بهوی نطق نموده

ص ۲۲

و می نمایند..... این اختلافات که مشاهده میشود کلّ از معتدین  
و ملحدین بوده و هست هر نفسی بخواهد عدد شعبه های  
طریقت را که الیوم ما بین ناس مذکور و مشهود است احصا نماید  
باید مدتی اوقات صرف کند..... نفوس جاهله غافله ناس  
را مبتلا نموده‌اند بکمال روح و ریحان و حکمت القاء نمائید  
آنچه را که سزاوار است و مقام حضرت شیخ و مرفوع سید علیهما  
بهاء الله و عنایاته بسیار عظیم است وقتی از اوقات این کلمه  
مبارکه از معدن حکمت الهی ظاهر فرمودند یا عبد حاضر  
حضرت احمد و کاظم آگاه بودند و از معانی کتب الهی مطلع  
و با خبر نظر بجزب قلوب بعضی بیانات فرموده‌اند و مقصود  
تقرّب ناس بوده که شاید بکلمه حقّ فائز شوند چنانچه فائز  
شدند نفوسیکه اول بشریعه الهی وارد گشتند آنحزب بوده  
و این فقره گواه است بر آگاهی و علم و حکمت و سبیل مستقیمی  
که بآن متمسک بوده‌اند هنیئا لهم "انتهی در او آخر  
مکرر حضرت سید علیه من کلّ بهاء ابهاه میفرمودند آیا  
نمیخواهید من بروم و حقّ ظاهر شود اصل مقصود این کلمه  
بوده و لکن نظر بمقتضیات حکمت ظاهر شد از ایشان آنچه  
ظاهر شد و اینکه از مظاهر امر سؤال نمودند ایشان در بطن  
ام دارای مقامات بوده و هستند و بمقتضیات اوقات و اسباب  
ظاهر شده اینکه از آیه مبارکه منزله در کتاب اقدس سؤال

ص ۲۳

شده قوله تبارک و تعالی :

"من یدعی امراً قبل اتمام الف سنة كاملة الی آخر بیان الله

این فقره عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة "يا ايها الناظر الى الوجه والطائف حول الامر آنچه عرفانش بر كل لازم بود در این آیه مبارکه نازل و بر كل فرض است اقرار بآن و تمسك بآن اكثرى از جهال غافلند و در سبيل اوهام سالک و ناس هم اكثرى بى خبر لذا این آیه مبارکه محض فضل نازل تا متابعت هر ناطقى ننمایند و سبب تضييع امر الله نشوند" انتهى.

فى الحقيقه این آیه مبارکه عنایتی است بزرگ از برای كل چه که آن محبوب میدانند هر روز از شطرى نعیقى ظاهر و همچنین اعمالی که سبب و علت تضييع امر الله بوده گمانشان آنکه امر الله بمثابه لعب اطفال است هر یوم بلعبى مشغول و بکلمه ناطق قد خسر الذين نطقوا بما لا اذن الله لهم و عملوا ما بکت به عين العدل و الانصاف باید آن محبوب ناس را متذکر دارند و اینکه از آیه مبارکه أخری سؤال نمودند قوله تبارک و تعالى : "قل هذا لهو العلم المکنون الذى لن يتغير" مقصود این بیان از باقى آیه مستفاد میشود قوله تعالى :

"لانه بدء بالطاء المدلة على الاسم المخزون الظاهر الممتنع المنيع و عدد تقسيم با عدد جامع کسور تسعه مطابق

ص ۲۴

و موافق است امروز عالم غیب و شهاده طائف طاء مدله است لعمر مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فى السموات و الارض مخزون است در این سلطان حروف يعنى طا آنچه که اقلام عالم از ذکرش عاجز و قاصر است....." انتهى.

باب دوازدهم

الواح مبارکه درباره اکسیر و شرح قول ماریه

جمال قدم جلّ جلاله در لوحی میفرمایند قوله تعالى :

هو الله

و اما ما سئلت من الحجر فاعلم بانه مطروح فى كل مكان و فيه قدرنا کنوزا ما اطلع بها الا من علمناه علما من لدنا ان ربك لهو العليم الخبير انه واحد فى نفسه و يظهر منه الكثرات طوبى لمن عرفه و شهد قدرة الله فيه و لا يمنع عن هذا الصراط المستقيم انه لكنز الله بين عباده و مخزن الاسرار بين خلقه و مطلع القدرة لكل عارف بصير قدرنا فيه ماء و سميناها بالقرار و ربينا ارضه بهذا الماء الى ان صعد بقوة الماء الدهن

الَّذِي كَانَ مُسْتَوْرًا فِيهِ وَأَنَّهُ لَكَبِيرَتِ الْأَحْمَرِ وَ الْأَكْلِيلِ الْأَكَالِيلِ  
وَالنَّفْسِ الَّتِي تَكَلَّمَتْ فِيهَا الْحُكَمَاءُ وَمَاتَتْ فِي حَسْرَتِهَا خَلَقَ  
كَثِيرًا وَأَنَّهُ مَاءٌ فِي مَنْظَرِهِ وَنَارٌ فِي طَبِيعَتِهِ وَهَوَاءٌ فِي سَرِّهِ  
وَ قَدَرْنَا فِيهِ الْأَرْضَ وَسَقَيْنَاهَا بِمَائِهِ وَانْبَتْنَا مِنْهَا رِيَّاحِينَ

ص ٢٥

الحكمة و أنّه لسرّ عظيم فاعلم بان من الحجر يتمّ هذا  
العمل وحده و لا يدخل فيه خارج و لا يخرج منه داخل  
قد خلقه الله آية قدرته بين العالمين و أنّه لاصل الذي  
تكلم فيه الحكماء و الزيتق ماء الذي يقطر منه و أنّ هذا الماء  
مفتاح الامر لو انت من العالمين و اذا حصل لك المفتاح  
فافتح به ابواب كنائز ربك في هذا الحجر الذي منه ينفجر  
الانهار من لدن حكيم خبير و هذا المفتاح في منظره ماء  
و في باطنه نار و اذا سلطته على الارض يصعد بقوة الماء دهن  
الحكماء أنّه قد سمّي بكل اسم و أنّه لهو الدم الاطهر  
و الهواء النافذ و الذهب الطاير و النفس الرطبة و أنّه لجوهر  
الفاعل الذي من فعله تحيرت افئدة البالغين فلما عرفت  
الحجر و اخذت على قدر حاجتك طهره ثمّ فصله من النار  
اذا يظهر لك عناصر الاربعة و تجد نفسك في حيرة عظيم  
خذ مائه و أنّه هو الذكر و زوجه باخته التي سمّيت بالكبيرت  
و اذا مضت ايام يعقد الماء نفسه و يظهر المولود و اذا رأيت  
فاشكر الله ربك و ربّ العالمين أنّه لهو البيضة الشقراء و قدرنا  
فيه الروح و النفس و الجسد و انا سمّينا هذه البيضة بالحجر  
تالله كشفنا ما هو المستور عن اعين العلماء و العرفاء و الحكماء  
و كان ربك على ما اقول شهيد و اذا بلغت اليه و رزقك الله  
به هذا اول مقام التدبير خذه بحول الله و قوته ثمّ اخرج

ص ٢٦

منه الروح و النفس و الجسد ثمّ طهر كل واحد منها ثمّ مزجها  
في قرعة عمياء ليصير كلها شيئاً واحداً اذا تيمّم لك العمل  
و ترى قدرة ربك و تجد نفسك متحيراً في هذا الصنع العظيم  
و اذا لو تلقى درهماً منه على الف الف من اجساد المعتدله  
ليقلّبها باذن الله خالق البرية و تجدها شمسا ابريزا  
خالصاً كذلك بينا لك بيانا شافيا يستغنى به الفقراء

والمساكين ينبغي لمن عرفها بان لا يصنعه لنفسه ويكون  
من المتقين تالله عند ربك علم الاولين والآخرين وكلما  
سمعت من الذي كفر بالله انه افتري قل يا ايها الكاذب فات  
بسرّها انك لتجده في خسران عظيم انه يكتب بعض ما سمع  
منا وما اطع بظاهر ما جرى من قلمنا ولساننا وانك تصدقني  
لو تكون من المنصفين انه لا يعرف اليمين عن الشمال وكيف  
ما ستر في سرادق عظمة ربك المقتدر الحافظ العليم انا نزلنا  
في كلما سئلت الواحاشتي لو تريد فانظر فيها لتوقن بان العلوم  
كلها عند ربك وما اطع بها الا نفسه العليم " انتهى .

و در لوحی دیگر میفرماید قوله تعالی :

و اينکه سؤال از قول ماریه نمودید اصل عمل ماریه در صمغه  
بيضا و حمر است و صمغه حمر را از صمغه بيضاء اخذ نموده  
و من ظفر به فقد ظفر بالغاية القصوى و اوست دهن حکماء  
و کبريتهم و بيضة شقراء و هذا معنى قولنا لولا القمر لم تكن

ص ۲۷

الشمس و لولا الفضة لم يكن الذهب و اردنا من الفضة الارض  
البيضاء و انها هي الصمغة البيضاء و اخرجنا منها الذهب  
و سميناه بالصمغة الحمراء و له اسماء لا تحصى ما اطع بها  
احد الا من عنده علم الكتاب و عند ربك علم كل شيء و في  
قبضته مفاتيح خزائن الاشياء يعطى لمن يشاء و يمنع ممن  
يشاء انه لهو العزيز الوهاب و اما فذكرت انها قالت  
خذ من فرع الحجر لا من اصله و لا من الحجر الى آخر قولها.  
بدانکه اصل مقصود در اين فن شريف معرفت حجر مکرم است  
و اخذ فرع حجر منوط بعرفان اصل حجر است و هر نفسی  
باصل عارف شد از امثال اين عمل مذکوره غنی و مستغنی  
خواهد بود چه که بر اعمال عظيمه قادر است و جميع حکماء  
اصل حجر را کتمان نموده اند غایت کتمان و آنچه هم از اعمال  
ذکر نموده اند يا محذوف الاول است يا محذوف الآخريا  
محذوف الوسط هيچ عملی را بترتيب ذکر ننموده اند  
و آنچه از اعمال برانیه ذکر نموده اند لاجل انصراف  
انظار از اصل عمل جوانیه بوده از برای اعمال جوانیه امثله  
در برانیه یافته اند و ذکر نموده اند و همان ذکر اشیاى برانیه  
رموز و اشارات و کنایات و استعارات و تشبیهات حکما است



مثلا ذهب ذکر نموده اند و مقصود از ذهب ذهبی است که در معدن مخصوص است و چون مناسبت و مشاکلت ما بین

ص ۲۸

ذهب جوانیه و ذهب برانیه در لون و طبع بوده لذا ذهب گفته اند و چون ناس بمقصود پی نبرده اند لذا سالها در توهمات خود عمر صرف نموده اند و مشغول شده اند و بحسرت زیسته اند و بحسرت رفته اند و بمقصود فائز نشده اند ذهبهم ذهب و لیس بذهب و قمرهم قمر و لیس بقمر لذا قالوا ذهبنا لا ذهب العامة و كذلك الفضة مع ذلك اکثری از عباد در ظلمت اعمال برانیه عمر تلف نموده اند و بفجر صادق فائز نشده اند و اینکه جوانیه ذکر نموده اند نظر بآنست که طبایع اربعه در شیء واحد که بحجر تعبیر نموده اند مستور است و بعد از تفصیل نزد متبصرین همان جوانیه برانیه میشود مادامیکه طبایع اربعه در باطن معدن خود مستور و غیر مفصول لفظ جوانیه بر او صادق و بعد از تمیز و تفصیل در ظاهر اسم برانیه بر او صادق و در این مقام برانیه عین جوانیه بوده و جوانیه نفس برانیه ولکن بعضی از حکماء از برای طبایع اربعه و اسطقسات العوالی القدیمه که در نفس حجر مستور و مخزون است اشیائی قریب المناسبه والمشاکله در خارج یافته اند و ذکر نموده اند و برانیه نامیده اند چنانچه مجملی از آن ذکر شد و مقصود از قدم قدم زمانی است نه ذاتی چه که مسبوق بعلت است تعالی من ان تقترن بالحدوث نشهد بان نفس القدم الذی ادرکه المقربون

ص ۲۹

و المخلصون هو حادث عنده و آتیه لم یزل کان مقدسا عن ذکر القدم و الحدوث و آتیه لمقدس عن الذکر البیان و ما سمی به نفسه من الاسماء و الصفات هذا من فضله علی الاکوان تعالی الرحمن عمّا قدر فی الامکان و آتیه لهو العزیز المنان بدان ای سائل که اصل مقصود عرفان حجر است و تفصیل ما هو المکنون فیه و تطهیر و تزویج آن و باید نفس حجر باعانت خود حجر تطهیر شود و تفصیل گردد چه که اگر غیر حایل شود مزاج مشکل است پس بگیری حجر را و بعزرائیل عذاب

روح و نفس را از او خارج نما بعد بتطهیر آن جهد کن تا از  
اوساخ مانعه حایله بتدبیر عملیه پاک و طاهر شود و بعد آنچه  
خارج نموده برگردان بجسد تا بتأییدات اسرافیل روح آن  
جسد مرده زنده شود و خلق بدیع ملاحظه کنی فتبارک  
الله احسن الخالقین چه که جسد روح غیر را قبول نکند  
و همچنین روح بجسد غیر اقبال ننماید هذا لحق و لا شک  
فیه و این روح و نفس بعد از تفصیل اگر چه دوشیء ملاحظه  
میشوند اما در حقیقت و ذات متحدند و یک شیء اند  
و آنچه از حجر خارج میشود بکل اسماء نامیده شده یعنی  
در هر مقام بمناسبت آن مقام باسمى نامیده شده مثلاً قبل از  
خروج از معدن باسمائی نامیده شده و همچنین بعد از  
خروج و قبل از تطهیر باسمائی و بعد از تطهیر باسماء اخری

ص ۳۰

و همچنین در مقامات ظهور اثر و فعل و در هر مقامی هر یک از  
روح و نفس و جسد باسمى نامیده شده مثلاً لفظ فرار که  
در کتب حکماء مسطور است مقصود ماء منحل مقطر از حجر است  
و این ماء را ماء الکبریت و ماء الشب و الخل و لعاب الافعی  
و الخمر و نار الهواء و امثال آن ذکر نموده اند و اینکه گفته شد  
ماء الهواء و نار الهواء است این تمام بیانست اگر بان عارف  
شوی مستغنی شوی از عمل کلّ روی ارض هواء صاحب  
دورکن است نار و ماء یعنی رطوبت و حرارت و این ماء  
الهی قبل از کسب دهنیت از ارض کبریتی ماء الهواء ذکر میشود  
چه که رطوبت در آن غالب است و بعد از آنکه این مقطر  
اول که ماء است و هواست کسب ناریه از مقطر ثانی نمود عنصر  
نار مکنونه در او از او ظاهر در این وقت بنار الهواء نامیده  
میشود و این رکنین اعظمین که فی الحقیقه فاعلینند از هواء  
ظاهر فسبحان من علق الالوان به و فیه کنز ما تحیر عنه  
العقول باری جمیع اسماء مذکوره بماء منحل از حجر  
راجع و همین قسم ارض حجرو ما یخرج منه را قیاس کن هر یک  
باسماء بسیار نامیده شده اند حافظ این کنز احدیه اسماء  
مختلفه شده تا حقیقت آن از جاهلین مستور ماند و از انفس  
خائنه محفوظ گردد و بعضی بروح و نفس و جسد اختصار  
کرده اند و بان نامیده اند و بعضی ارض را حجر گفته اند

وما یخرج منه را زیبق و کبریت نامیده‌اند و این زیبق و کبریت اگر چه در صورت مغایر و مختلفند و لکن فی الحقیقه متحدند و یک ذات و یک نفسند چه اگر مشابَهت و مشاکلت باطنیه نباشد حل طبیعی که منتهی مراتب تشمیع اول رتبه اوست دست ندهد در این صورت مزاج ممتنع فاعلم انّ المزاج بعد الحلّ کما ان العلم قبل العمل .

ای سائل جهد کن که بعنایت رحمن از کوثر حیوان حکمت و بیان که از قلم قدم واسم اعظم جاری شده بیاشامی و بمقصود فائز گردی باری این زیبق و کبریت را که از معدن واحد ظاهر شده و اخ و اختند و بذکر و انثی نامیده شده‌اند این دو را باید تطهیر نمود تا اوساخ مانع زائل شود و قابل امتزاج گردند و مقصود از تطهیر آنکه تدبیر نمود تا آن مشاکلت باطنیه در صورت طاهر شود تا قابل مزاج گردند مثلاً زیبق رطوبت ظاهریه او مانع امتزاج او با کبریت است ای عاقل آب و نار هرگز امتزاج نپذیرند چه که آب آتش را بیفسرد و مخمود نماید این دو ضدند و قابل امتزاج نه پس ماء الهی را که از عین حجر حکمت ربّانی جاری شده و به فرار نامیده‌اند باید تدبیر نمود تا رطوبت ظاهریه که مانع از امتزاج با نار کبریتی است زایل و غایب شود و حرارت باطنیه که جهت مشاکلت با کبریت است طاهر شود در این صورت

مزاج سهل است چه که دهن با دهن زود امتزاج گیرد و لکن آب و دهن هرگز امتزاج نگیرند پس جهد کن تا دهن باطنیه زیبقی که نظر بغلبه رطوبت افسرده مانده و محجوب گشته بتدبیر عملی طاهر شود با نفس کبریتی که فی الحقیقه دهن است متحد شوند و سبب اعظم اتحاد و مزاج در این حکمت ربّانی و صنع اعظم مشاکلت است . ای سائل بسیار فکر کن تا حقیقت و اسراری که از قلم مختار جاری شده ادراک نمائی و اگر معانی آنرا ادراک کنی یقین مینمائی که آنچه ذکر شده حقّ است و نیست بعد از حقّ مگر ضلالت و خسران و شهادت میدهی که زمام کلّ علوم در قبضه قدرت سلطان

غیب و شهود است و مفتاح این کنز اعظم و سرّ اکرم را بعضی  
نار دانسته‌اند و لکن مفتاح المفاتیح عقل و درایت عاملین  
بوده و خواهد بود چه مشاهده میشود اکثری از ناس  
اشیای متضاده که در ظاهر و باطن مغایر و مخالفند گرفته  
و عمرها صرف نموده و مینمایند که اشیاء متنافره حل شوند  
و امتزاج گیرند و این محال بوده و خواهد بود و حل طبیعی  
و امتزاج حقیقی حاصل نشود مگر بمشابهت و مشاکلت ابکار  
اسرار مستوره که لازال در غرفات حفظیه عصمتیه الهیه مستور  
بوده ظاهر و هویدا گشت لعل الله یحدث بذلک امرا.  
ای سائل ظهور هر امری و احداث هر صنعتی بامر مسیب

ص ۳۳

الاسباب معلق و منوط شده یاقوت را از معدن آن باید  
طلب نمود و همچنین جواهر حکمت را باید از معدن آن که  
حجر است طلب نمائی و غیر از آن نیابی اگر چه در تمام عمر  
تفحص کنی ناظر شو باسباب متوکل علی الله مسبب الاسباب  
و آنه مفتاح الابواب و مرئی الارباب.  
ای سائل معلوم شد که مقصود از ماء الهی نه هر آبی است  
بلکه ماء مقطر از حجر مکرم است و این ماء اگر چه در ظاهر  
بصورت ماء است و لکن در باطن نار است و اطلاق لفظ ماء  
بر او نظر بر طوبیت و برودتی است که در ظاهر او مشهود است  
و اطلاق اسم نار نظر بدهنیت و کبریتیتی است که در باطن  
او مستور است پس این زبیق و کبریت اگر چه در صورت دو اند  
در حقیقت و ذات یک شخصند و اما نفس حجر اصلش از ماء  
است و مصنوع است و فاعل است و حامل زبیقین است و صاحب  
نفسین و مطلع روحین و حرکت فعل اوست که از حرارت او احداث  
میشود سبحان الله اصل امر از یک شیء است و او در ذات  
خود واحد بوده مع ذلک بطبایع مختلفه و ظهورات متغایره  
و الوان متعدده و اسماء کثیره ظاهر گشته و نامیده شده  
ملاحظه کن مخزن و مبدأ این امر واحد است و آن حجر است  
و بعد از تفصیل سه میشود چنانچه معلوم شد که از حجر  
روح و نفس خارج میشود مع ذلک در این الواح بچند اسم

ص ۳۴

نامیده شده در مقامی زیبق و کبریت و در مقامی روح و نفس  
 و همچنین زیبقین و نفسین و روحین و فرّار و ماء الهی ذکر  
 شده و مبدأ جمیع این کثرات شیء واحد بوده و باقتضای  
 مقامات تدبیر و اخراج الوان و اصباغ باسمى موسوم گشته  
 مثلا در مقامی بزریق نامیده شده لانه يظهر من النار وقتی  
 بآب نامیده لرطوبته و برودته و در مقامی بکبریت مذکور شده  
 نظر بکبریتی است که ماده اشتعال است و در او مستور است  
 در مراتب تدبیر هر یک در مقامی بلون و اثری ظاهر میشوند  
 و باقتضای آن باسمى موسوم میگردند لذا نباید از اختلاف  
 اسامی که در کتب مذکور است شبهه نمائی و بیقین بدان که  
 اصل امر و مبدأ آن شیء واحد است و باسما لا تحصی نامیده  
 شده و بظهورات متکثره ظاهر گشته و همچنین حجر و مایخرج  
 منه را بمعادن سبعة که در عرف حکماء متعلق بانجم سیاره اند  
 نامیده اند مثلا در مقامی بنحاس نامیده اند للونها و بطئها  
 فی الذوب و چون جسد بتدبیر سریع الذوب شد و از ظلمت  
 خلاص و فارغ گشت برصاص ابيض نامیده شده و چون صبغ حجر  
 بقوت زیبق محلول متصعد شد بذهب نامیده اند لاعتداله و  
 ظهوره و لونه و اشراقه و اوست اکلیل الاکلیل و کبریت اصفر  
 و ذهب حکماء و سرّ النار و سرّ الاسرار و الذی فاز به فقد فاز  
 بما اراد و ما بقی معادن را بهمین قسم قیاس کن و باخلاط

ص ۳۵

اربعة صفراء و سوداء و بلغم و دم که ظهورات طبایع  
 اربعة اند در شخص انسانی نامیده اند پس از خدا بخواه  
 تا بمعدن حکمت الهیه که در اشرف اجناس ثلاثه مکنون  
 است باعانت مظهر کلیه رحمانیه فائز شوی و راه یابی.  
 ای طالب اگر بمطلوب رسیدی جهد کن از متقیان و شاکران  
 باشی چه که اوست کنز اعظم و حامل حجر مکرم و بقدر  
 حاجت از او اخذ کن و بنار یابسه تفصیل نما و بعد از تفصیل  
 اخراج غیر مشاکل کن و چون غیر مشاکلین خارج شدند و مشاکلین  
 مهیا شدند این مقام تزویج اول حکما است پس این ماء الهی  
 را که ذکر است و روح است و فاعلست بارض کبریتی که انشی  
 و مفعول است تزویج کن چون چندی بر آید و بگذرد نطفه  
 منعقد شود چه که گفتیم حجر مصنوع است و اوست کنز مکنون

و سر مخزون پس این ولد نورانی را که بقوه روحانی بوجود آمده و از عنصرین متقاربین متشاکلین یعنی زیبق و کبریت موجود شده از بطن امّ خارج کن این زمان زمان تطهیر است و اگر گفته شود زمان تزویج است آن نیز صدق است ولیکن زمان تحلیل است. بفهم ای سالک اشارات کلمات مالک اسماء و صفات را و بیقین بدان تا این حین کشف حجابات این علم اعظم و سراقوم اقدم باین نحو نشده نه از برای اصفیاء نه از برای اولیاء قل سبحان ربنا الاعلی الذی

ص ۳۶

ظهر باسمه الابهی مرّة اخری واضطرب به من فی الارض و السماء الا من تمسک بحبل المحکم الدرّی الذی علق فی ملکوت الانشاء بامر الله مالک الاسماء پس بگیر این ولد مکرم را یعنی ارض معقوده را که از نار کبریتی و ماء زیبقی بوجود آمده و به پاره ای از زیبق محلول که ماده و حقیقت اوست و از عنصر عالم اوست مخلوط نما و در آتش ملایم معتدل بگذار تا آنچه از ذات کبریتی در این ارض طیبه مبارکه مکنونست بقوت مفتاح زیبقی حل شود و بآب متحد گردد این عمل مکرر شود تا آنچه از صیغ که نار است و دهن است و حقیقت نفس است از ارض خارج شود استغفر الله بیش از این اذن گفتن نیست و بعضی بزببق وحده اکتفا نموده اند یعنی این محلول زیبقی که حامل صیغ شده و حقیقت کبریتی را بحکم جنسیت در خود پنهان نموده تفصیل نموده اند و صیغ مطهر را از او اخذ کرده اند و عقد نموده اند و حل نموده اند و عمل را تمام کرده اند من بلغ الیه فقد بلغ الی الملک الاعظم اینست زیبقی که در کتب مسطور است و اوست دم اطهر که بهواء نامیده شده و کبریت احمر و اگر چه این صیغ که خلاصه کبریت و زرنیخ است فی الحقیقه مرکب از روح و نفس و جسد است و صاحب طبایع اربعه که بقوه روحانیه از هر رکنی اخذ

ص ۳۷

نموده و با خود متحد ساخته و احتیاج برکن آخر نداشته و ندارد چه که حامل جوهر فاعل است و او بذاته صایغ است چه اگر بذاته صایغ نباشد محال است بتدبیر صباغ شود بلی تدبیر

مخصوص آنست که این جوهر نفس نورانی که از معدن الهی ظاهر شده ظاهر شود و از وسخ و سواد و رطوبات خارجه مفسده غیر معتدله که مانع ظهور اثر و فعل او است پاک گردد اوست آیه غلبه الهیه لذا باکلیل غلبه نامیده شده چه غالب است بر کل اجساد و لکن اگر روح و نفس بارض طاهره نقیة خود که ارض عطشان نامیده اند تدبیر شود احب و اسلم است ولی بیواسطه امتزاج نگیرند و اتحاد نپذیرند چه که این صبغ که بنفس رطبه و نوشادر جنسی معدنی نامیده شده و آب بوده و کسب دهنیت از ارض خود نموده و هواء شده و بعد از نشف رطوبات بصورت نار که حقیقت کبریتی است ظاهر شد و بنفس یابسه موسوم گشت اگر او را بارض یابسه بخورانی البته نار ارض را بگذارد در اینصورت حل طبیعی و مزاج حقیقی مشکل است چه که ارض عطشان مستحق آبست اگر آتش دهی البته هلاک شود و هرگز زنده نشود پس باید این ارض یابسه را بآبی که از عنصر اوست و فی الحقیقه اصل و حقیقت و ماده اوست بنوشانی تا نبات حکمت ربّانی از این ارض مبارکه انبات نماید مختصر آنکه ارض محتاج آبست و

ص ۳۸

همچنین نار چه که غذای حرارت رطوبت است فکر لتفهم ما هوالمقصود و چون این دورکن بتربیت آب معتدل شدند قابل امتزاج کلی خواهند بود و این آخر مقامات تزویج است و تزویج ثالث است و این ارض ثانی که غیر ارض اول است و فی الحقیقه بقیه اوست و ارض باقیه است بر ماد نامیده شده و آنها صابرة علی النار لن یجزع ولن یهرب منها. پس این رضیع را از لبن عذراء که از عنصر اوست و موافق است تربیت کن چنانچه از قبل ذکر شد که اگر غذای غیر موافق باو دهی در حین هلاک شود و ابدا بحدّ رشد و بلوغ که مقام تصرف و غلبه و تأثیر اوست نخواهد رسید و فی الحقیقه این ارض میت است چه که روح او اخذ شد پس باید باعانت روح مبعوث شود یعنی زنده و پاینده گردد و در عمل قمر احتیاج بصبغ نیست باید ارض را بروح وحده تشمیع نمود تا حل شود و تکرار نمود تا تمام و کامل گردد و اگر صبغ مطهر باین ارض مشمّع بخورانی عمل شمس تمام است و دیگر مراتب تشمیع

و حل و عقد منوط بعقل و درایت عامل و ظهور فعل است دخلی  
بتجدیدات وقتیه و عددیه ندارد چه که بسا شده بعد از  
مراتب تشمیع بیک حل و عقد اثر ظاهر شده و بسا شده از سه  
بار تجاوز نموده و الامر بید الله یظهر کیف یشاء و یا آنکه اصل  
حجر را بماء الهی و مفتاح زیقی حل کن و آنچه از او اخذ

ص ۳۹

شد مجدد بر ارض باقیه مسلط کن و لکن بتدریج که یکمرتبه  
غرق نشود و چندان تکرار نما تا جمیع ارکان از روح و نفس  
و جسد آب شوند و اینست که گفته للحجر طریق جوانی  
و هو ماء فی منظره و نار فی طبیعته محرق بحراره کلّ ما  
فی طباعه پس بآتش ملایم بگذار تا حرارت نار رطوبات را از  
این میاه حذف نماید و صورت ناری که در ذات این میاه  
مضمّر و باطن است ظاهر شود و صورت آبی مضمّر گردد و چون  
دهنیت باطنیه ظاهر شد ناچار عقد شود پس حل کن و عقد  
کن تا فاعل گردد و از این بیان که از قلم رحمن جاری شد میزان  
طبیعی مکنون مستور واضح و مبرهن گشت دیگر احتیاج  
بمیزان خارجه ندارد لو تعرف ما ذکر لتفرح و تجد نفسک  
ملك الارض کلّها و توقن بانّ مفاتیح العلوم فی قبضة سلطان  
المعلوم الّذی به شقّت حجبات الموهوم و انه لهو الحقّ  
علاّم الغیوب لا اله الا هو المهیمن القیوم و یا اگر خواهی  
جوهر فاعل را از اعراض اخذ نمائی و طیر حکمت الهی بشبک  
تدبیر صید کنی پس بگیر حجرا و بآب سحق نما تا آنچه  
صیغ است و سریع الانحلال است باین آب مفتاحی که زیق  
است حل شود و آب زیاده کن تا آنچه حل شده صعود  
نماید و بوجه آب ظاهر شود اوست دهن اعظم و زیق  
شرقی و هوای حقیقی و روح الهی و ذهب ذی الجناحین

ص ۴۰

که بقوت جناحین یعنی آب مفتاحی و نار عنصری طیران نموده  
و متصاعد شده و لکن فی الحقیقه جناحین رکنین اعظمین  
فاعلین است که در نفس اوست و باین دو جناح طایر است در کل  
اجساد و اوست طبیب بحر که صحت اجساد علیله مریضه  
از بریه و بحریه و معدنیّه بحذاقت او منوط است و اوست



مظهر اسم الله الغالب واسمه الغنى واسمه القادر  
 اشهد الله وملئكته و انبيائه باثنا بيثنا فى هذه الالواح ما  
 كان مستورا فى ازل الازال و بذلنا المتبصرين علم اللاهوتى  
 المكنون المصون الذى كان فى سبحات الجلال و نوصى  
 عباد الله بتقوى الله و اتباع امره و الانقطاع عما سواه انه  
 ولى من والاه و انه على كل شىء قدير.  
 اى سائل بشنو نصح قلم امر را و چون اراده اين صنعت مكنونه  
 نمودى اول تعقل وتفكر نما كه اين صنع اكبر وجود دارد يا  
 آنكه مثل سيمرغ و عنقاي عباد است كه اسم بى مسمايند و اين  
 اشياء بايد متشاكله و متقاربه باشند و يا مختلفه و متضاده  
 و چون مطلع شدى و يقين نمودى بوجود و معدن آن در تحصيل  
 اگر جهد نمائى لا بأس عليك و اليوم حكماى ارض اين سررئانيه  
 و حكمت الهيه را انكار نموده اند و نزد خود ببرهان ثابت  
 کرده اند كه چنين چيز محال است و اگر دلائل قوم ذكر شود  
 بطول خواهد انجاميد بارى سبب انكار حفظ يد مختار

#### ص ٤١

است كه اين كنز را از ابصار خائنين و ايدى سارقين حفظ  
 فرموده و لكن عنقریب بعضى تصديق نمايند و اذعان كنند و  
 ظهور اين كنز مستور بين هؤلاء علامت بلوغ دنياست و بعد  
 از بلوغ خطر عظيم و بلاى عقيم عالم و اهل آنرا از عقب  
 مگر آنكه كل در رضوان الهى وارد شوند.  
 اى طالب نصح غلام مسجون را بشنو و قبل از عالم عامل  
 مشو و از غير معدن عامل مباش قد قدر لكل شىء سبب  
 و لكل امر مخرج ان اردته لا تغفل منه ان ادخل كل بيت  
 من بابه كذلك نزل من قبل و اذا فى هذا اللوح المبين  
 در معدن اين صنع اعظم تفكر كن تا يقين نمائى و عارف شوى  
 از قبل از قلم اعلى نازل كه در اشرف اجناس ثلاثه موجود است  
 درست تعقل نما در عالم اصغراست و عالم اصغر حاكى از عالم  
 اكبر بل محيط بر آن و افلاك را عالم اكبر دانسته اند و  
 اجناس ثلاثه حيوان و نبات و حجر كه مقصود از آن معادن  
 است گفته اند و همچنين در اشرف امكان موجود و گفته اند  
 در طور است يعنى طوريكه مضاف و منسوب بعالم اصغراست  
 و اگر نفسى باين تلويحات كه ابلغ از تصريح است ملتفت نشود

وَحَقِّ رَا نِيَابِد تَعْرَض اَوْ بَايِن عِلْم مَصْلَحَت نَبُوْدَه وَنَخَوَاهِد بُوْد  
فُو مَحْبُوْبِي الْاِبْهِي مَاقَصْرَت وَ مَا كَتَمْت وَ لَكِن اللّٰهُ يَرْزُق مِن  
يَشَاء وَ اَنَّهُ لَهُو الْمَعْطٰى الْوَهَاب.

ص ٤٢

بدان در اصل حجر اختلاف بسیار است بعضی ذهب را  
دانسته‌اند و بعضی روح را و بعضی زاج را گفته‌اند و بعضی  
زیبق و کبریت را دانسته‌اند و بعضی شعر و آبار و نحاس  
و امثال آن گفته‌اند و اکثری بیضه دانسته‌اند و کتب مشحون  
است باین اذکار و تو بعقل و درایت در این الواح تفکر نما تا  
بیقین صادق مبین معدن حجر را بشناسی و بهر کتابی  
مطمئن مشو چه که اکثری از طالبین چون فی الجملة در کتب  
تتبع نموده‌اند بتصنیف و تألیف مشغول شده‌اند اتحسب  
اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم  
اضلّ سیلا ضلّوا و اضلّوا و عندنا علم کلّ شیء کلّ شیء فصلناه  
تفصیلا و همچنین بعضی از حکما نوشته آنچه را که ابداء ادراک  
نموده‌اند باری صادق و کاذب در هر عصری بوده پس عقل  
را که ودیعه ربّانیه است سراج کن و باین سراج وهاج در  
ظلمات کلمات وارد شو که شاید از فضل مالک اسماء و صفات  
بچشمه حیات برسی ابداء بروایات و بشارات احدی مطمئن  
مشو چه که مشاهده شد نفس مشرک باللّٰه و شارب دماء  
اولیائے در سنین معدودات که تلقاء وجه حاضر بود از هر  
علوم و فنون چیزی استماع نموده و همان را نوشته و بمردم  
داده و باینجهت اظهار فضل نموده از جمله نفسی مذکور نمود  
که مخصوص او اوراقی در این علم نوشته مع آنکه واللّٰه الذی

ص ٤٣

لا اله الا هو حرفی از آن مطلع نیست و از جمله عمل مناصفه را  
برای ابلهی مثل خود نوشته و اینقدر شاعر نیست که امثال  
این اعمال لم یزل مردود حقّ بوده چه که مناصفه از اصل  
خدعه و مکر است و عمل بآن حرام استغفر الله العظیم من  
عمل هذا الزنیم و ای کاش عالمی در این فن قطع نظر از عمل  
علما آن ملحد عنود را میآزمود فوالله العزیز المحمود این  
غلام بل ماکان و مایکون از امثال آن نفوس متحیرند و لکن

صاحب سمع صوت اصلی را از صوت عاریتی تمیز دهد چه که  
 ما يظهر من الحق بنفسه يشهد بأنه من الحق وليس له  
 كفو ولا شبه في الملك ولكن این در صورتی است که اهل سمع  
 و بصر موجود باشند و فی کلّ الاحوال انّ الله غنی حمید  
 از حقّ تعالی علمه توفیق بخواه بعد در این الواح و بعضی  
 الواح عربیه و فارسیه که در این علم از قلم قیوم نازل شده نظر  
 نما تا بر اصل و ماده امر مطلع شوی بعد از اطلاع شروع در عمل  
 نما آنّه لیهدی من یشاء الی صراط مستقیم و الحمد لله  
 ربّ العالمین محض فضل رشحات علم و معانی از سحاب  
 بیان رحمانی ترشح نمود و الّا الیوم یوم سؤال و جواب نیست  
 باید کلّ نفوس از کلّ اشیاء منقطع شوند و بتبلیغ امر الله  
 و نصرته مشغول گردند من وجد لذة هذا المقام لا یلتفت  
 الی دونه و یفدی نفسه حبّاً لرّبّه العزیز الکریم

ص ۴۴

نسئل الله بان یسمعنا ندائه من سمع لا یسکن و الّذی سکن  
 أنّه ما سمع و یتستقیمنا علی امره و انّ هذا فضل قد کان اعظم  
 من کلّ عظیم و یوفّقنا علی ما اراد و یرزقنا حلاوة حبه و ذکره  
 و أنّه لهو المقتدر العزیز القدير.  
 انا زینا سماء البیان بکواکب دریات الّتی هی اربع کلمات  
 محکمات الاولی فاعلم انا سترنا المعادن کلّها وجدنا  
 معدن الحجر و العقل فی طور واحد سبحان من انفجر  
 من الاحجار الانهار و اودع فیها جوهر المختار الّذی  
 لا یغرقه المیاه و جعله مفتاح الاعظم لخزائنه الّتی سترها  
 عن الابصار الّا لمن شاء و اراد و أنّه لهو العزیز الجبار  
 الثانیه فاعلم بانّا مرّة نذکر الحجر و نعنی به حامله لذا قیل  
 و قلنا فی الالواح شتی أنّه موجود فی کلّ مکان ان اعرف یا  
 ایّها الانسان حکمة الرّحمن ثمّ اشکره فی کلّ الاحیان الثالثه  
 فبینّا میزان الطبعی فی غیاهب الکلمات بالرموز  
 و الاشارات ثمّ نبین ما اراد الحكماء من المیزان فی اکثر  
 الاعمال و هو فی کیفیة دون الكمیة و هی المشاکلة فاعرف  
 قدر هذه النعمة الّتی نزلت من السماء کلّ شیء فصلناه  
 تفصیلاً رحمة من لدنا لاهل البهاء الرابعه فاعلم بانّ المقصود  
 من الولد هو ما یولد من الزبیق و الکبریت و هو الجوهر

المطلوب الذي يصعد من الارض بقوة الماء ولو تقول ان المولود

ص ٤٥

ارض لحق كما قلنا من قبل لانه فيها كذلك بيتا بلسان فارسي  
مبين وانه لسيد الجواهر والمعادن كلها وانه لولد الذي يطلب  
لبن العذراء ان ارضعه ليصير بالغا شاباً كاملاً لا تضطرب  
من اختلاف بيانات مالک الاسماء والصفات كلها يرجع الى  
نقطة واحدة كما ان العلوم فصلت من النقطة وكذلك الصنایع  
تفصل من النقطة التكوينية وهي الحجر والبهاء على من  
توجه الى المنظر الاكبر واطلع باسرار القدر " انتهى  
و در لوح على قبل اكبر از قلم مالک قدر نازل قوله تعالى:  
....." اى على قبل اكبر اكسير اكبر كلمه حق بوده و او را  
يد قدرت از معدن مكنون باسم مخزون ظاهر فرموده او را در  
قرع قلب بنار محبت بيور و بعد از ظهور اثر آن در جميع  
اركان اگر ذره اى از آن بر اهل امكان مبذول شود جميع نحاس  
وجود را ذهب ابريز مشاهده نمائى اينست اكسير اعظم  
كه قلم قدم بذكر آن مشغول بوده و هست ..... " انتهى  
و در لوح ديگر ميفرمايند قوله تعالى:

"ش جناب رحيم

بنام دوست يكتا

كتابت بلسان عربى لدى العرش حاضر و بلسان پارسى  
جواب آن نازل بسمع طاهر مقدس اصغا نما از تاخير امور  
دلتنگ مباش هر امرى مرهونست بوقتي در اختلاط و امتزاج

ص ٤٦

اشياء دو مقام ملحوظ يکى بقدرت صرفه بحته و هذا منوط  
باذنه و مخصوص لحضرت و ديگر باقتران اشياء متحابه  
غير متنافره و اين بعد از معرفت بطبيعت كامله بوده نزد  
حكما بيضه معروفست و آنست حجر معمول مصنوع طبایع  
اربعه در او موجود و بعد از تفصيل قابل امتزاج کلی نسئل  
الله بان يوفقك على ما يحب و يرضى و يقدر لك ما هو خير  
عنده انه ولي المخلصين و البهاء عليك و على ابنك و من معك  
و نسئله بان يوفق الكل على خدمته و طاعته انه لهو المقتدر الغفور الكريم " انتهى  
و در لوح ديگر ميفرمايند قوله الاعز الاعلى:

يا ايّها الموسوم برکن الاول من اسمی ..... آنچه در فقره  
مکنونه ادراک نمودید و اظهار داشتید مطابق نبوده و موافق  
نیست و اصل امر همانست که از قبل از سماء مشیت نازل باید  
تفکر نمائید تا اصل را بیابید کذلک قضی فی اللّوح من لدن  
ربّک العزیز الحکیم اوضح از آنچه ذکر شده جایز نه و در الواح  
اصرح از آنچه شده محبوب نه چه که کشف این سرّ اعظم  
لازال ممنوع بوده شما در آنچه از قبل و بعد نازل شده تفکر  
نمائید و بعد از ادراک بساحت عرش معروض دارید کذلک  
امرتم من قبل انّه بکلّ شیء علیم اگر چه اصل شجره بتلویح

ص ۴۷

در الواح نازل ولکن آن تلویح ابلغ از تصریحست تفکر  
لعلّ تجد الیه سیلا آنچه از قلم قدم جاری همان مصلحت  
شما و عباد الله بوده انّ ربّک لهو العلیم الخبیر" انتهى.  
و در لوح دیگر میفرمایند قوله تعالی:

" بسم الله الكافي المستعان"

پس باید اول دانست که این سرّ قویم و امر عظیم را قادر  
حکیم و سلطان علیم در چه شیء قرار داده و بعد باید  
نفس و روح را از نفس و هوی میرا و منزّه نمود تا قابل این  
ودیعہ صمدانیه و این صنیعه ربّانیه شود پس بگير آب نورانی  
را از آتش ظلمانی تا عالی از سافل ممتاز شود و تفصیل میان  
آب و ارض داده شود و بعد از تفصیل تطهیر شود تا قابل  
تزویج و مزاج گردد یعنی کبریت را بسوزان با آتش ملایم  
که آن تعفین رطب حکما است تا ارض کبریت از ماء کبریت  
خارج شود و این قدر این ماء لطیف حادّ نورانی را باین  
ارض ظلمانی مسلط مینمائی تا در تقطیر وردّ تقطیر هیچ از آن  
آب در ارض نماند و تمام آب حاصل شده باشد بعد  
قدری از این آب بر این ارض مطهّر مسلط کن و در تعفین  
رطب مذکور بگذار و مکرر کن تا این ماء کبریتی با ارض زیبقی  
متحد شود پس قدری از این ماء بر زیبق جدید بیست و یک

ص ۴۸

نوبت یا کمتری یا بیشتر میخورانی تا این ارض مشمّع شود

در اینوقت ارکان حجر که روح و نفس و جسد باشد مهیا خواهد بود در اینجا سرّ توحید حضرت باری در این صنع بدیع آشکار و هویداست پس قدری از این خلّ ثقیف که زیق انبیاء است بر این ارض مطهّر مسلط مینمائی تا این ماء الهی این فضا مأخوذ از ذهب معدنی را حل نماید و جزء خود گرداند یعنی ارض کبریتی با ماء زیقی متحد شوند یعنی تشمیع شود بعد این ارض مشمع را چند صباحی در خلّ بگذار و تا انتها تشمیع که اول مقام تحلیل است تو را حاصل شود این رتبه تمام ابواب اکسیر قمر است و بعد اگر خواهی دهن مطهّر مذکور را که همان نفس است با این ارض مشمع منور بخوران اکسیر شمس اتمام پذیرد و این باب از ابواب اعظم است من ظفر به فقد ظفر بالغایة القصوی و دیگر بدانکه بعضی از طالبان این صنعت روح و جسد مخالف را میزان نموده تدبیر نشده تزویج مینمایند که مزاج گیرد و این بغایت بعید است و هرگز بمقصود نرسند این کلمه در این علم از اسرار انبیاء و حکماء است که روح در جسد غیر ساکن نشود و جسد روح غیری را قبول ننماید اگر این مطلب ادراک شود بجمیع آنچه طلب میکنی خواهی رسید و بعضی حجر را عالم اصغر گفته‌اند که مأخوذ از عالم اکبر است

ص ۴۹

زیرا که انسان را جامع اجناس ثلاثه میدانند که نبات و حجر و حیوان است و ظاهر این هیکل اگر چه از عالم صغیر است ولیکن باطن آن حاکی از عالم کبیر است و خلق حجر را بخلق انسان تشبیه کرده‌اند یعنی از ارض ظاهر میشود و بارض رجوع مینماید ولیکن از ارض چیزی انبات نمیشود مگر بماء پس بفهم ای سائل اشارات اسرار را در سرائر کلمات یک رمز از رموز انبیا ذکر مینمایم تا بر جمیع اسرار این امر واقف شوی اگر بر موز آن پی ببری بدانکه خداوند تبارک و تعالی خلق نمود ارض را در ماء و خلق نمود شمس را تا اشراق نمود بر ارض پس بخاری و دخانی صعود نمود پس آسمان خلق شد پس بحکمت بالغه عالم بود که حرارت شمس ضرر میرساند ارض را پس بقدرت کامله خلق فرمود سحاب را تا ببارد بر ارض تا اینکه از او ظاهر شود جمیع الوانها و رنگها و دیگر بدانکه

رکن اعظم در این اعمال مذکور آتش است که باید باعانت او  
جمع این مقامات اتمام پذیرد ولکن آتش ملایم خفیف زیرا که  
سرعت تعلق آتش بدهن معلوم و واضح و مبرهن است احتیاج  
ذکر استدلال ندارد و اگر خواهی بطریق بدیع و سبیل جدید  
عمل نمائی و سالک شوی جمع کن انفاس معدنیات و ارواح و  
اجساد آنرا بمیزان طبیعی که مستور گشته از انظار و افهام  
عباد پس تطهیر کن تا از وسخ و سواد پاک و خالص شوند

ص ۵۰

تا هر کدام لونی باقتضای عالم و طبیعت خود ظاهر نماید  
یعنی آنچه مقتضی بیاض است سفید شود و هر کدام قابل  
حمرت است قرمز و سرخ گردد بعد مزاج ده اینها را مزاج  
کلی واقعی و مزاج کلی صورت نیند مگر آنکه بگردانی جمیع  
را آب جاری سیال و بعد در خل بگذار تا مزاج یابند و متحد  
شوند اتحاد حقّ یقین که هرگز منفصل نشوند و جدا نگردند  
اگر چه بتمام تدبیر حیلہ نمائی اینست مقام خلود اجساد  
و حشر اجسام از محل خود و بجنت خلود که مقام بقای این  
روح زبقت در جسد کبریتی مخلد میشود یعنی دیگر ازاله  
صیغ و تغییر و تبدیل در این مقام محال است الا ان یشاء  
الله در اینوقت قیامت اجساد در این رتبه تمام است و این  
از اسرار طبیعی و جوهر علم صنعیه در عالم طبیعت است که  
بتوالقاء نمودم پس شاکر باش این نعمت کبری و عنایت عظمی  
را که سبقت نگرفت با واحدی نه از مخلصین نه از کرویین  
بعضی از انبیاء از زبقت وحده عمل را تمام نموده اند و ذکر آن  
لم یزل جائز نبوده و لا یزال جائز نخواهد بود همیشه در  
کنائز عصمت مکنون بوده و در خزائن قدرت مخزون خواهد بود  
بدانکه این ثقیف نورانی را که از شجره حکمت ربّانی اخذ  
نمودی اگر سه مرتبه ردّ بر سفل نمائی تا حادّ شود با دهن  
که کبریتست و صیغ که همان ارض مطهر است مزاج یابد

ص ۵۱

یعنی حل شود و بعد عقد کند و این هنگام بلون یاقوت  
جلوه و ظهور مینماید و مهیاست برای کلّ اجساد یعنی نافذ  
و طایر و صابغ است در جمیع اجساد معدنیات و دیگر بدان

ای سالک طالب که در معدنیات ظاهره صبغهای لطیفه  
جليله غيبیه مکنونست از برای عبادیکه موفق شده‌اند باین  
نتیجه کبری اگر چه حیوانی اصبع و الطف و اشرف و اقوی  
و انسب است و بدانکه اشرف معادن که حامل صیغ شده‌اند  
چهار است و آن زبیق و کبریت و زرنیخ و نوشادر و اجساد  
اینها ذهب و فضه و رصاص و حدید و نحاس است و اعظم  
کل در باب حمزه ذهب از نحاس و در باب بیاض قمر از رصاص  
و اما نفس حمزه کبریت و نفس بیاض زرنیخ و زبیق است و تنقیه  
و وصل و مزاج عمل نوشادر است اینست تمام ابواب معادن  
که ذکر شد اما معدن الهی که از اب و ابن و روح القدس  
است از خلاصه کلمات و جواهر بینات از قبل معلوم میشود  
چنانچه شد پس معلوم شد که اصل عمل از زبیق و کبریت  
است ولکن نه زبیق و کبریت عامه اگر چه همان زبیق و کبریت  
سوقی است که جمیع ارض را احاطه نموده بقسمیکه محلی نیست  
که از آن محروم گشته باشد این نیست مگر از انبساط رحمت  
الهی و عنایت ربّانی و مقصود گشودن این دورکن است  
که باعانت خود بی مداخله غیر بگشایند و مزاج گیرند و مفتاح

ص ۵۲

آتش عنصریست که باعانت او می‌گشایند و مزاج گیرند و دیگر  
هر نفسی بقدرت حدّت نظر خود رأی و تدبیری کرده و دیگر  
بدانکه علم موازین که اصعب علوم است نزد حکمای قبل از  
فلسفه و غیره بقسمیکه مجلدات در این علم تصنیف نموده‌اند  
جمیع آن بنظر و عقل تو منوط و مشروط است احتیاج بمیزان  
ظاهره ندارد و چنان مدان که آنچه ذکر شده از احدی  
اخذ شده هرگز حکمت نخوانده‌ام و تدریس ننموده‌ام بلکه  
از لطیفه روح عنایت شده‌است چون ذکر بیان باین مقام  
رسید مطلب را تجدید مینمایم در ذکر اسامی مختلفه که در  
کتب مذکور و مسطور است تا جمیع مراتب را ادراک نمائی دیگر  
شکی و ریبی از برای تو باقی نماند پس بدانکه اصل این امر  
قویم و سرّ عظیم از شمس و قمر است که همان زبیق و کبریت انبیاء  
و حکماء است و باسما کثیره ذکر شده تا لطیفه امر مستور ماند  
از انظار و محفوظ گردد از اغیار تا هر نا محرمی محرم اسرار  
الهی و عارف مخازن حکمت صمدانیّه نشود مثل زبیق و کبریت



وسماء و ارض و روح و جسد و ذکر و انثی و زینق شرقی و غربی  
دهن و ماء و نفس و جسد رأس و ذنب ظاهر و باطن سواد  
و بیاض بجمیع این اسامی مینامیده و بعضی اختصار باسم  
واحد نموده و حجر نامیده‌اند پس بر اسرار تدبیر واقف  
شده‌اند و مائی اخذ نموده‌اند و او را زینق شرقی و ماء

ص ۵۳

کبریت و ماء حاد و خل ثقیف و ماء الشَّب و لبن العذراء و  
مفتاح مطلق و ماء الحی و الخمر و النخل و بول العجل و بول  
الصبیان نامیده‌اند و چون تقطیر بسه نوبت انجامید یعنی  
ماء اوّل را که از شجره زیتون اخذ شده ردّ بر سفل نموده در  
تعفین گذارند تا سه نوبت تمام شد او را ماء مثلث گفتند  
و اوست کلید در کنز الهی و همچنین ارض او باسما  
لا تحصى نامیده شده مثل رصاص و کحل و نحاس و الحکمة  
و اسفیداج و رأس المعدن و جسد و زینق عربی و ما دون ذلك  
و بدانکه این اسما لغو ذکر نشده بلکه در مراتب تدبیر  
باقتضای آن حالت و لون اسمی مقرر داشته و رسمی معین  
نموده‌اند مثلاً ارض قبل از تدبیر و تطهیر که سواد در او باقی  
است موسوم بزفت و کحل و نحاس و رصاص اسود و بعد از  
خلاصه از وسخ و سواد ظلمت کبریت مبیض و رصاص ابيض  
و کلس الیض و ارض مطهر و ارض جدید و طفل و فضه و قمر  
مینامند و بعد از تزویج و تلطیف بنخمیره و ذهب بذر الذهب  
و کبریت الاحمر و الشمس و قرص الروم و شقایق الحکمة ذکر  
مینمایند مثل انسان در هر حال باسمی و رسمی موسوم  
و موصوف است از حالت علقه تا مخلع شدن بخلعت تبارک الله  
احسن الخالقین و همچنین است مراتب جمیع مخلوقات  
و تمام مذکورات اگر بعین طاهره صافیه ملاحظه نمائی

ص ۵۴

جمیع این اسامی مختلفه ذکر شده تا باختلاف اسما اذهان  
نلغزد و پریشان نشود و نیست مگر از ساذج مرحمت و جوهر  
عنایت کلّ انبیاء و حکماء برمز و لغز و اسما مختلف این امر  
را ذکر فرموده‌اند چنانچه از امیر المؤمنین علی علیه السّلام  
سؤال نمودند فی حین الذی یخطب علیه السّلام خطبة

البيان فقييل يا امير المؤمنين أ يكون الكيميا قال بلى و لعمري  
كان و يكون و كائن فقييل ما هو فقال عليه السلام ان في  
زبيق الرجراج و الاسرب و الزاج و الحديد المزعفر و زنجار  
النحاس الاخضر لكنوز الارض فقييل يا امير المؤمنين لم نفهم  
فقال عليه السلام اجعل بعضه ارضاً و بعضه ماء فافلح  
الارض بالماء و قد تمّ العمل فقييل ايضاً لم نفهم فقال لا زيادة على  
هذا و ان الفلاسفة القدماء ما زادت لثلاثا يتلاعب به الناس  
و قد روى عن ابراهيم الخليل عليه السلام قال ان العلم  
في البيضة و ليست غير البيضة فقييل له و ما هو العمل و ما البيضة  
و ما هو غير البيضة فقال عليه السلام انّ البيضة هي العالم  
و الطبايع الاربعة التي فيها علم الكل و قد اتى بذلك  
بليناس الحكيم حيث ذكر نقش اللوح الذي في يد هرمس  
و هو قال حقاً يقينا لا شك فيه انّ الاعلى من الاسفل و الاسفل  
من الاعلى عمل العجايب من واحد كما كانت الاشياء كلها  
من واحد ابوه الشمس و امّه القمر و قال ايضاً اللطف اكرم

ص ٥٥

من الغيظ نور الانوار بقوة القوى يصعد الارض الى السماء ثم  
ينزل فيكون مسلطاً على الارض و السماء و الاعلى و الاسفل فاعلم  
بانّ الله تبارك و تعالى اخذ خطأً فشقّ بالطول ثم ادار  
احد هما على الآخر فعمل بينهما العالم و الخط انما يتكوّن  
عن النقطة اذا حركتها فافهم ما نقول پس بدان اى سالک  
که اين عمل مکتوم را حیوانی نامیده اند بدو وجه اول آنکه  
در حیوان روح و نفس و جسد موجود است و در حجر حکما هم  
بمثل آن موجود است لهذا حیوانی نامیده اند و وجه دیگر  
آنکه چون اصل این عمل از دهن مطهر است و دهن منسوب  
بحیوان است لهذا باین اسم موسوم شد و اما اطلاق اسم  
حجر بر این شیء بعلت آن است که چون حجر بقوه روحانی  
که در او موجود است حدید را اخذ مینماید و همچنین این  
رکن قویم جمیع اجساد را بقدرت روحانی و قوه ربّانی اخذ  
مینماید و تقلیب میکند و دیگر نماند رمزی و لغزی و کنایه  
و سرّی در این امر مگر آنکه مکشوف و واضح نمودیم با اینکه  
هرگز میل تحریر نداشته ام و ندارم با وجود این ذکر نعمت را  
باین دقت و تفصیل بتمامه ذکر نمودم تا بکینونیت فؤاد خود آیه

قدرت و غلبه الهی را در مقام اجسام مشاهده نمائی و مستعد  
لقای اکسیر اعظم و جوهر مکرم و روح مفخم معظم من یتظهره الله  
شوی که اوست منقلب کننده ارواح و مجدّد کننده عناصر و

ص ۵۶

مبعوث کننده افنده و عقول چون باین اسم مبارک رسیدم  
خالصا لوجهه بیان دیگر در این علم ذکر مینمایم تا شرف  
و عنایت آن ذکر بماند در میان عباد تا ظهور آن شمس حقیقت  
وجود غیب مقصود و نقطه محمود پس بگیر از صمغه بیضاء که  
ارض کبریت مطهر مبیض است یعنی در حالتیکه صافی البیاض  
باشد که بهیچوجه تیرگی در او نماند و بعد بصمغه حمراء که  
نفس رطبه باشد یعنی دهن مطهر که با کلس تربیت شده  
و بمقام دهن لایحترق رسیده باشد و صافی الحمره باشد  
مزاج ده تا حل شود که دیگر شیئی از ارض باقی نمانده باشد  
مگر که محلول شده باشد در این وقت عمل تمام است و این در  
مقام قلیل بانتهای رسد اذا ظهر فجر المعانی و البیان من  
افق الایقان فتمسک به لتکون متمسکاً بالعروة الوثقی والخیط  
الدّرّی الاعلی و الحبل المحکم الاوفی لتکون من الذین هم  
شربوا من جواهر المعانی من عیون الصمدانی و تکون فیه  
من الراسخین و بعدا بدانکه این علم با همه شرافت و علوّ  
آن متعلق بعالم طبیعت است اگر کسی عوالم طبیعت را  
ادراک ننماید چگونه ماوراء طبیعت را ادراک مینماید  
و با اینهمه مراتب خود را عالم میدانند فسبحان الله عمّا  
یقولون فیما لا یشعرون و بعد از مراتب قول و تبیان و تفصیل  
و بیان وصیّت مینمایم ترا که تحصیل اکسیر اعظم ترا غنی مینماید

ص ۵۷

از آنچه در ملک مشهود است و بآن محتاج از اکل و شرب و لباس  
و ما یحتاج الیه ولیکن باز محتاج و مضطرّ خواهی بود بلکه  
اشدّ از قبل زیرا که جمعیت دلیل تفریقست و غنا سبیل فقر  
پس امری را طلب نما که از اکسیر و کلّ من فی السموات و الارض  
غنی شوی که آنست شجره قصوی و لطیفه کبری و رفرف ابهی  
و سدره منتهی و مقامات القرب فی مکمن البقاء اینست  
وصیت این عبد اگر چه اشتغال باین امور سدّ این باب

نمینماید قل فادخلوها یا ایها الملائمین و الحمد لله  
رب العالمین " انتهى .

### باب سیزدهم

در بیان مقصود شاعر از این بیت:

" دوست نزدیکتر از من بمن است "

جمال قدم جلّ جلاله میفرمایند قوله تعالی:

"ولکن مقصود شاعر از این بیت که دوست نزدیکتر از من بمن  
است وین عجب ترکه من از وی دورم ترجمه آیه مبارکه  
بوده که میفرماید و نحن اقرب الیه من حبل الوريد و فی  
الحقیقه بلسان پارسی خوب ذکر نموده و در این حین از خمر  
رحمت ربّ العالمین شارب چه که از لسان قدم ذکرش جاری  
شد چون حقّ فرموده که من بانسان نزدیکترم از رگ گردن

ص ۵۸

او باو لذا میگوید با وجود آنکه تجلی حضرت محبوب از رگ  
گردن من بمن نزدیکتر است مع ایقان باین مقام و اقرار باین  
رتبه من از او دورم یعنی قلب که مقرر استواء رحمانی است و  
عرش تجلی ربّانی از ذکر او غافل است و بذکر غیر مشغول از او  
محبوب و بدنیا و آلائی آن متوجه و حقّ بنفسه قرب و بعد  
ندارد مقدس است از این مقامات و نسبت او با کلّ علی حد  
سواء بوده این قرب و بعد از مظاهر ظاهر این مسلم است  
که قلب عرش تجلی رحمانی است چنانچه در احادیث قدسیه  
قبلیه این مقام را بیان نموده ایم لا یسعی ارضی و لا سمائی  
ولکن یسعی قلب عبدی المؤمن و قلب که محل ظهور ربّانی  
و مقرر تجلی رحمانی است بسا میشود که از مجلّی غافل است  
در حین غفلت از حقّ بعید است و اسم بعید بر او صادق  
و در حین تذکر بحقّ نزدیک است و اسم قریب بر او جاری  
و دیگر ملاحظه نما که بسا میشود که انسان از خود غافل است  
ولکن احاطه علمیه حقّ لازال محیط و اشراق تجلی شمس  
مجلّی ظاهر و مشهود لذا حقّ البته اقرب بوده و خواهد بود  
چه که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل و از اسرار ما خلق  
فیه محجوب و هر ذی بصری بعین الیقین مشاهده مینماید  
که قرب و بعد بنسبتها الی الظاهر ذکر شده و میشود و آن سلطان

ص ۵۹

بود. باری قرب بحق در این مقام توجه باو بوده و بعد غفلت از او مثلا هر نفسیکه الیوم از ریحق اطهر ابهی نوشید باعلی ذروه قرب و وصال مرتقی و من دون آن در اسفل درک بعد و انفصال بوده اگر چه در کلّ احیان بذکر رحمن ناطق و باوامرش عامل باشد چنانچه الیوم ملل مختلفه که در ارضند چون از صهبای احدیه محرومند کلّ در تیه بعد سائر و قرب و بعد در ظهور مظاهر الهیه معلوم و مشهود هر نفسیکه بحرم ایقان توجه نمود او از اهل قرب محسوب و هر نفسیکه اعراض نمود بعید بوده و خواهد بود قرب حقّ بعد ندارد اگر ناس بعید نمانند اصل شجره قرب در ارض این بیان که از سماء رحمن نازل شده ثابت و فرعها احاط العالمین وقتیکه شمس اسم قریب از مشرق لقا اشراق فرمود جمیع آفاق را احاطه نموده و قرب معنوی از قرب ظاهر اقدم و اقرب است. چنانچه مشاهده میشود بسا از نفوس که با حقّ بوده اند و در عشیّ و اشراق در ظاهر مشرف ولکن حقّ تصدیق قرب در حقّ آن نفوس نفرموده چه که از قرب معنوی محروم بوده اند حقّ عالم و ساترو اگر نفسی در اقصی بلاد ساکن و بحقّ ناظر باشد در حقّ او کلمه قرب نازل ولکن یا حبّذا و یا طوبی از برای نفسی که بهر دو مرزوق شود فو الذی جعلنی ذلیلا لعزّ العالمین و مسجوناً لعنق اهل العالم که اگر نفسی یکبار

ص ۶۰

از روی خلوص وجه رحمانی را زیارت نماید مقابل است با حسنات اولین و آخرین بل استغفر الله عن ذلک چه که بذکر و بیان اینمقام محدود نشود بر فضل این مقام احدی مطلع نه مگر حقّّ جلّ کبریائه و اگر نفسی در شطریکه عرش ظهور در آن مستقر است وارد شود در جمیع عوالم لا نهاییه فیض و اجر این عمل او را مدد نماید تا چه رسد بنفسی که بلقاء فائز شود و مقصود از آنچه از سماء عنایت نازل و در کتب الهیه مذکور و مسطور لقاء الله بوده طوبی لمن فاز به و ورد شطر الذی من افقه اضاء شمس جمال رحمة ربّه العلیّ العظیم و مسّ ترابه

واستنشق هوائه اَنَّهُ فاز بخير الذى ليس فوقه خير ولا فضل  
وعناية تالله يزورته اهل الفردوس ويجدنّ منه عرف الله المقتدر المهيمن العزيز القدير".

#### باب چهاردهم

درباره حسين بن روح

جمال قدم ميفرمايند قوله تعالى :

"وانه بعد الذى ظهر الله بسلطانه وختم النبوة بمحمد  
رسول الله اذا يستدلّ بالامامة ثمّ بماقاله حسين بن روح  
بعد الذى هو احتجب الناس من كلمات التى يروى عنه  
بانّ القائم كان فى جابلقا وامثاله كما سمعت باذنك وكنت

ص ٦١

من السّامعين و ائتک لو تنظر اليوم لتعرف بانّ ملاً الفرقان  
ما احتجوا عن الله ومظهر نفسه الا بما رواه هذا الرجل  
وكان الله على ما اقول شهيد و عليم".

#### باب پانزدهم

در رضای بقضای الهی و قضای محتوم و معلق

در یکی از الواح جمال مبارک ميفرمايند :

....."بقضایای محتومه سلطان لا یزالى راضى شده دلتنگ

نباشيد و ماهو المحتوم عند ربك لن یبدله شیء عمّا خلق  
بين السّموات و الارض چنانچه ما بين عباد مذکور است دو اجل  
فرض نموده اند از برای هر شیء الاول معلق و الثانى محتوم  
و لیکن آنچه در این دو مقام ذکر نموده اند لا یسمن و لا یغنى  
بوده چه که از اصل علم الهی و حکم بالغه صمدانى محرومند  
الا من شاء ربك و اکثرى از ناس بعدم بلوغ عرفان این دو مقام  
مقرو و معترفند. در بیان این مطلب مثلى ذکر میشود که شاید  
آن جناب بحقیقت آن عارف شده ناس را بحفظ الله و قوته  
از آجال معلّقه حفظ نمایند که شاید بنفس محتوم و عرفان  
او فائز شده موقن شوند. در شمع ملاحظه نمایند که مشتعل  
است اجل محتوم آن منتهی شدن پیه و فتیل است چه که تا  
این دو باقى شمع مشتعل و منیر است و چون این دو منتهی شد

ص ٦٢

حتم است اطفای او و البته منطقی خواهد شد و ابدا تغییر  
و تبدیل در این مقام راه ندارد آنى تقدیم نجوید و آنى

تغییر نپذیرد چنانچه مشهود است و مشاهده میشود ولیکن  
 باین حتم مرزوق شود اگر آجال اکوانیه که در نفس اکوان  
 بقدرت رحمن خلق شده اند او را اخذ ننماید و فانی نسازد  
 و این آجال نظر بعدم انقطاع قدرت کلیه الهیه بر کل شیء  
 مشهود آمده فہنئنا لمن بلغ الی منبع العرفان و یکون فی  
 آثار ربّہ لمن المتفکرین و یبلغ الی مراد اللہ فی کلماتہ فطوبی  
 للوافین و البالغین مثلا ہمین شمع بسا میشود کہ بانہا  
 نرسیدہ اریاح بر او مرور مینماید و یا اسباب دیگر عمّا خلق منطقی  
 میگردد و خاموش میشود چنانچه برای العین مشاهده میشود  
 جمیع علوم در نفس ہر شیء ظاہر و مشہود چہ کہ جمیع اشیاء  
 کلمات تکوینیہ الهیہ اند و علوم الهی در خزائن کلمات او مستور  
 و مخزون مگر علومیکہ مخصوص ذات قدم است و احدی را اطلاع  
 بر آن ممکن نہ فسبحانہ عمّا ینبہ الیہ العالمون . اگر چہ در  
 مقامی جمیع قضایای واردہ محتوم بودہ و خواهد بود و همان  
 نفس امضاء دلیل بر حتمیت است و لکن ذکر آن حال در سماء  
 مشیت الهی باقی دیگر تا کی از جبروت مشیت بملکوت بیان  
 آید و از قلم تقدیر تحریر شود و این حدودات مقامیہ و مراتبیہ  
 کہ ذکر میشود نظر بحدودات بشریہ و اسباب ملکیہ است کہ

ص ۶۳

از مشیت امکانیہ خلق شدہ و باوراجع میشود و ما عند اللہ  
 و مشیتہ مقدّس از شئونات تحدید بودہ و خواهد بود". انتہی

باب شانزدهم

در بیان عوالم الهی و جنّت و نار

جمال قدم در لوح وفا میفرمایند قوله تعالی :

"و اما ماسئلت من العوالم فاعلم بانّ للہ عوالم لا نہایة

بما لا نہایة بہا و ما احاط بہا احد الاّ نفسہ العلیم الحکیم

تفکّر فی النّوم و أنّه آیة الاعظم بین الناس لو تکنونّ من المتفکرین

مثلا أنّک تری فی نومک امرا فی لیل و تجدہ بعینہ بعد

سنۃ اوستتین او ازید من ذلک او اقل و لو یکون العالم

الذی انت رأیت فیہ ما رأیت هذا العالم الذی تکنون فیہ

فیلزم ما رأیت فی نومک یکون موجودا فی هذا العالم فی

حین الذی تراه فی النوم و تکنون من الشاہدین مع أنّک تری

امرا لم یکن موجودا فی العالم و یظہر من بعد اذا حقّق

بأنّ عالم الّذى انت رأيت فيه ما رأيت يكون عالم آخر الّذى  
لا له أوّل ولا آخر و أنّك ان تقول هذا العالم فى نفسك و مطوى  
فيها بامر من لدن عزيز قدير لحقّ و لو تقول بأنّ الرّوح لما  
تجرّد عن العلايق فى التّوم سيّره الله فى عالم الّذى يكون  
مستورا فى سرّ هذا العالم لحقّ و أنّ الله عالم بعد عالم و

ص ٦٤

خلق بعد خلق و قدّر فى كلّ عالم ما لا يحصيه احد الاّ نفسه  
المحصى العليم و أنّك فكّر فيما القيناك لتعرف مراد الله ربّك  
و ربّ العالمين و فيه كنز اسرار الحكمة و انا ما فصلناه لحزن  
الّذى احاطنى من الّذين خلقوا بقولى ان انتم من السامعين  
فهل من ناصر ينصرنى و يدفع عنى سيوف هؤلاء المعرضين  
و هل من ذى بصر ينظر كلمات الله ببصره و ينقطع عن نظر  
الخلايق اجمعين و أنّك يا عبد نبيّ عباد الله بان لا ينكروا  
ما لا يعقلوه قل فاسئلوا الله بان يفتح على قلوبكم ابواب  
المعانى لتعرفوا ما لا عرفه احد و أنّه لهو المعطى الغفور  
الرّحيم و اما الجنّة حق لا ريب فيه و هى اليوم فى هذا  
العالم حبّى و رضائى و من فاز به لينصره الله فى الدنيا  
و بعد الموت يدخله فى جنّة عرضها كعرض السموات و الارض  
و يخدمه حوريات العز و التقديس فى كلّ بكور و اصيل  
و يستشرق عليه فى كلّ حين شمس جمال ربّه و يستضىء منها  
على شأن لن يقدر احد ان ينظر اليه كذلك كان الامر و لكن  
الناس هم فى حجاب عظيم و كذلك فاعرف النار و كن من  
الموقنين و لكل عمل جزاء عند ربّك و يشهد بذلك نفس امر الله  
و نهيّه و لو لم يكن للاعمال جزاء و ثمر ليكون امره تعالى  
لغوا فتعالى عن ذلك علوّاً كبيراً و لكنّ المنقطعين لن  
يشهدنّ العمل الاّ نفس الجزاء و انا لو نفصل ذلك ينبغى ان

ص ٦٥

نكتب الواحاً عديدةً ..... " انتهى.

باب هفدهم

در جواب سوالات حاجى ابراهيم خليل قزوینی

در ضمن لوح مطولى اين كلمات عاليات از قلم مشيت رحمن نازل گردیده قوله جلّ جلاله :  
" و اما ما سئلت عنى فاعلم بانّى عبد آمنت بالله و آياته و رسله



وكتبه ولا نفرّق بين احد منهم و بذلك امرت من لدى الله  
المهيمن القيوم و آمنت بكلّما نزل من عنده و ما ينزل حينئذ  
من سماء قدس محبوب و اتّبع ما امرت به فى الكتاب بحول الله  
وقوته و لن احبّ ان اتجاوز عن حرف منه و يشهد بذلك ذاتى  
و كينونتى ثمّ لسانى ان انتم تشهدون و احلّ على نفسى  
كل ما احلّه الله فى البيان و احرمّ ما حرمّ من لدنه و اعتقد  
بكل ما نزل فيه ان انتم تعتقدون انّ الذين يحلّلون ما  
حرمّ الله عليهم و يحرمّون ما احلّه الله فى الكتاب اولئك  
لا يفقهون شيئاً و لا يعرفون. و لكن هذا السّؤال لا ينبغى  
لاحد من الناس لان هذا مقام لن يحرك عليه القلم و لن  
يجرى عليه المداد ان انتم تعرفون و لو كان هذا السّؤال من  
غيرك ما اجبناه بحرف و لكن لما اردنا لك شأناً من الشئون  
لذا اجبناك لعلّ تستدرک فى نفسك و تكون من الذينهم

ص ٦٦

مهتدون فى هذه الايام الّتى اخذت كلّ نفس سكرها و كل  
كانوا عن جماله معرضون الاّ الذين هم انقطعوا بكلهم عن  
كلّ ما سمعوا و كانوا بعين القدس هم يشهدون ثمّ ينظرون  
تالله الحقّ قد سئلت عن مقام الذى كان اكبر عن خلق  
السموات و الارض و جعله الله فوق شهادات عباده و لن  
يعقلها الاّ العارفون. بلى انّ الناس يعرفون على قدر  
مراتبهم و مقدارهم لا على ما قدر له فسبحانه سبحانه عمّا  
انتم تسئلون و انك ان تكشف الحجاب عن بصرك و تصعد  
الى هواء القدس فى هذا الهواء الذى يهبّ فى هذا السماء  
و تنقطع عن كلّ من فى السموات و الارض و عن كلّ امر محدود  
ليلقى الروح فى صدرك من هذا المقام الذى يغنيك عن كل  
ما خلق و يخلق و يكفيك من كلّ شىء عمّا كان و عمّا يكون كذلك  
يتلوا عليك قلم الامر عن حكمة الله المهيمن القيوم و يلقي عليك  
ما يقربك الى مقام عزّ محمود الذى منعت عن الدخول فى فناءه  
اكثر العباد و لن يصل اليه احد الاّ الذين هم كانوا على ارائك الخلد هم متكئون.  
و اما ما سئلت عن ابنى فاعلم بانّ ابنائى ان يتبعون احكام  
الله و لا يتجاوزون عمّا حدّد فى البيان كتاب الله المهيمن  
القيوم و يأمرّون انفسهم و انفس العباد بالمعروف و ينهون  
عن المنكر و يشهدون بما شهد الله فى محكم آياته المبرم

المحتوم ويؤمنون بمن يظهره الله فى يوم الذى فيه يحصى  
 زمن الاولين والآخرين وفيه كلّ على الله ربّهم يعرضون  
 ولن يختلفوا فى امرالله ولن يبعدوا عن شرعه المقدّر المسطور  
 اذا فاعلموا بانّهم اوراق شجرة التوحيد واثماره وبهم تمطر  
 السحاب وترفع الغمام بالفضل ان انتم توقنون وهم عترة الله  
 بينكم واهل بيته فيكم ورحمته على العالمين ان انتم تعلمون  
 ومنهم تهبّ نسمة الله عليكم وتمرّ على المقرّين ارياح عزّ  
 محبوب وهم قلم الله وامره وكلمته بين بريته وبهم يأخذ  
 ويعطى ان انتم تفقهون وبهم اشرفت الارض بنور ربّك  
 وظهرت آيات فضله على الذين هم آيات الله لا يجحدون. ألا  
 من اذاهم فقد آذانى فمن آذانى فقد اعرض عن صراط الله  
 المهيمن القيوم فسوف تجد اعراض المعرضين واستكبارهم  
 علينا وبغيهم على انفسنا من دون بيّنة ولا كتاب محفوظ.  
 قل يا قوم انّهم آيات الله فيكم ايّاكم ان لا تجادلوا بهم  
 ولا تقتلوهم ولا تكوننّ من الذينهم يظلمون ولا يشعرون وهم  
 اسراء الله فى الارض وردوا تحت ايدى الظالمين فى هذه  
 الارض التى وقعت خلف جبال مرفوع كلّ ذلك ورد عليهم  
 حين الذى كانوا صغراء فى الملك ولم يكن لهم ذنب بل  
 فى سبيل الله القادر المقتدر العزيز المحبوب.  
 والذى منهم يظهر بالفطرة ويجرى الله من لسانه آيات قدرته

وهو ممّن اختصّه الله على امره أنّه ما من اله الا هو له  
 الخلق والامر وانا كلّ بامرهم آمرون ونستل الله بان يوفقهم  
 على طاعته ويرزقهم ما يرضى به فؤادهم وافئدة الذين هم  
 يتوارثون جنة الفردوس من لدى الله العزيز المهيمن القيوم  
 كذلك منّا عليك فى هذا اللوح وكشفنا لك ما ستر عن دونك  
 فضلا من لدنا عليك وعلى الذينهم بهداية الله فى هذا  
 الفجر مهتدون" الى آخر بيانه جلّت قدرته. انتهى.

باب هيجدهم

حين ارتفاع امرالله

جمال قدم درلوحى ميفرمايند قوله تعالى :

هوالمقتدرالمتعالی المقدس العلی الابهی  
....."واینکه از حین ارتفاع امرالله سؤال نموده بودید  
انّ له وقت مخصوص فی کتاب الله ولکن این ایام افضل بوده  
و هست چه که ظلم ظالمین و انکار علماء و اعراض و اعتراض  
جهلا بمنزله مصفی آنچه خالص است وارد میشود و اجرام  
از دخول ممنوع قدر این ایام را باید بدانیم محبت والفت  
و عرفان این ایام را لذت دیگر و روح دیگر است در ایام  
ارتفاع امر و غلبه ظاهره هر نفس مردوده ادعای ایمان مینماید  
چنانچه مشاهده میشود در این ایام که فی الجملة رایحه عزّ

ص ۶۹

در بعضی بلدان مرور نموده از ماکرین و خادعین  
ادعای محبت و ایمان نموده و بهوهای نفسانیه عامل و  
ناطقند چنانچه اوامر الهیه را لعب صبیان انگاشته اند  
و بغیر ما اذن الله تکلم نموده اند نسئل الله بان یؤید الکلم علی ما یحبّ و یرضی " انتهی.

باب نوزدهم

جمال قدم جلّ سلطانه میفرمایند قوله تعالی :  
هوالمقتدرالمتعالی المقدس العلی الابهی  
....."واینکه مرقوم داشته بودید که در محبت الله انفاق  
جان محبوبتر است یا ذکر حقّ بحکمت و بیان لعمرالله  
انّ الثانی لخبیر چه که بعد از شهادت جناب بدیع علیه من  
کلّ بهاء ابهه کلّ را بحکمت امر فرمودند باید امثال آنجناب  
بکمال حکمت بتبلیغ امر مشغول باشند که شاید گمراهان  
سیل حقیقی الهی را بیابند و بمقام قدس قرب که مرجع من  
فی السموات و الارض است فائز گردند شهادت در سبیل  
محبوب از افضل الاعمال محسوب فی الحقیقه شبه وندی  
نداشته و نخواهد داشت و لکن اگر خود واقع شود محبوب  
است جمیع امور معلق بقبول حقّ است و حقّ کلّ را بحکمت  
امر فرموده اگر نفسی بآن ناظر و عامل گردد و از او فساد

ص ۷۰

و اعمال شنیعه که سبب تزییع امر الله است ظاهر نشود  
و بعد بحدوث فتنه شریک شهادت بیاشامد این مقام اعلی  
المقام بوده و هست و فی الحقیقه این مقام سلطان مقامها

است لا يقدر البيان ان يصفه ولا القلم ان يكتبه عجب است از بعضی نفوس که در چنین احیان مضطرب و متزلزل میشوند اصل اینست که انسان بما امره الله عامل گردد بعد از فوز باین مقام آنچه واقع شود محبوب بوده و خواهد بود باین جناب و جمیع احباب در کلّ احوال بحیل حکمت متمسک باشند چه که اکثری ضعیفند بمجرد ارتفاع ضوضاء مضطرب و خائف و محتجب مشاهده میشوند قد سبقت رحمة ربنا العالمین و اینکه در اشعار شیخ بهائی مرقوم داشته بودید این عبد شهادت میدهد که اسراریکه الیوم در وسط آسمان و زمین کشف شده و آن جناب بر آن مطلع گشته صد هزار مثل شیخ مرحوم و فوق فوق آن بآن عارف نبوده و مطلع نگشته چنانچه مشاهده نموده‌اید که علمای اعلام چه اوهاماتی در ظهور قائم مجسم نموده‌اند و چه مقدار از اوراق لطیفه ممرده را بذکر ظنونات لا یسمن و لا یغنی سیاه نموده‌اند کتب متعدده در اینمقام نوشته‌اند و کلمه ای از آنرا ادراک نموده‌اند " انتهی.

ص ۷۱

باب بیستم

در جواب سؤالات متعدده

جمال قدم میفرمایند قوله تعالی :

"بنام دوست بی نام"

کتابت لدی الوجه حاضر آنچه مسطور مذکور آمد و شنیده شد انشاء الله همیشه ایام بذکر مالک انام مشغول باشید و آنچه سؤال شده بود از آیه منزله در هیکل که بملوک خطاب شده صحیح همانست که نازل شد کلمه ای ترک نشده حرکت قلم اعلی در میدین الواح باطوار مختلفه مشاهده میشود در مقامی مطلب بایجاز نازل این بیان موسوم است بسهل ممتنع و در مقامی جمع ما بین مقامین لذا در سوره ملوک آیات مذکوره باختصار ذکر شده و این افصح است اذا قیل بای جرم حبسوه قالوا انهم ارادوا ان یجددوا الدین که معنی آن اینست اگر گفته شود به چه جرم و عصیان نیر امکان را حبس نموده‌اید گویند این قوم اراده نموده‌اند که دین را تجدید نمایند از مصدر اعلی جواب نازل اگر قدیم را اختیار نموده‌اید و اوست پسندیده نزد شما چرا شرایع

قبل را ترک نمودید در اول این آیه قل مقدر است که چنین

ص ۷۲

میشود قل لو كان القديم هو المختار الخ و چون از بیان  
رحمن معنی قل مفهوم میشود لذا ذکر نشد و این مقام  
ظهور کل فصاحت است باری این آیه ترک نداشته و صحیح  
است و آنچه در آیه اخری مذکور داشتید قوله تعالی :  
ان اطلع من افق الانقطاع بوده و اینکه از آیه منزله در لوح  
پایا سؤال نمودید این عبارات تلویحات کلمات ابن است  
که ذکر شده در مقامی میفرماید و اقول لكم ان كثيرين سيأتون  
من المشارق والمغرب ويتكئون مع ابراهيم واسحق ويعقوب  
في ملكوت السموات واما بنو الملكوت فيطرحون الى الظلمة  
الخارجية هناك يكون البكاء و صرير الاسنان و در مقام دیگر  
مذکور ان النور قد جاء الى العالم و احب الناس الظلمة  
اكثر من النور لان اعمالهم كانت شريرة لان كل من يعمل  
السّيئات يبغض النور ولا يأتي الى النور لئلا توبّخ اعماله و اما  
من يفعل الحق فيقبل الى النور لكي تظهر اعماله انّها بالله معمولة" انتهى.  
از دو فقره مذکوره تلویح بیان مالک اسماء در آیه منزله معلوم  
میشود بعضی بیانات در الواح راجع است بکتاب قبل  
و ما سطر فیها در این ایام مخصوص از برای ملت زردشت  
الواحی نازل و آنچه در کتب ایشان تا امروز مستور بود مذکور  
آمد و لکن تا ما عندهم معلوم نشود احدی بر تلویحات کلمات

ص ۷۳

منزل آیات مطلع نخواهد شد.

و اما ما سئلت من الارواح واطلاع بعضها على بعض بعد  
صعودها فاعلم ان اهل البهاء الذين استقروا على السفينة  
الحمراء اولئك يعاشرون و يؤانسون و يجالسون و يطیرون  
و يقصدون و يصعدون كانتهم نفس واحدة الا انهم هم  
المطلعون و هم الناظرون و هم العارفون كذلك قضی الامر  
من لدن علیم حکیم اهل بها که در سفینه الهیه ساکنند  
کل از احوال یکدیگر مطلع و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر  
این مقام منوط بایقان و اعمال نفوس است نفوسیکه در یک  
درجه واقفند مطلعند از کمیّات و کیفیّات و درایج و مقامات

یکدیگر و نفوسیکه در تحت این نفوس واقعدند کما هو حَقّه بر  
مراتب و مقامات نفوس عالیّه از خود اطلاع نیابند. لکلّ  
نصیب عند ربّک طوبیٰ لِنَفْسٍ تَوَجّه الی اللّٰه و استقام فی  
حبّه الی ان طار روحه الی اللّٰه الملک المقتدر الغفور الرّحیم  
و اما ارواح کفار لعمریٰ حین الاحتضار یعرفون ما فات  
عنهم و ینوحون و یتضرّعون و کذلک بعد خروج ارواحهم من  
ابدانهم این بسی معلوم و واضح است که کلّ بعد از موت  
مطلع به اعمال و افعال خود خواهند شد قسم بآفتاب افق  
اقتدار که اهل حقّ را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر  
آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب

ص ۷۴

و وحشتی رو نماید که فوق آن متصور نه نیکوست حال نفسی که  
رحیق لطیف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف مالک  
ادیان گرفت و آشامید چون از قبل وعده جواب شد لذا  
این مختصر در حینی که ضوضاء مفرّین مرتفع است و صیاح  
غافلین صوت و صیت رعد را منع نموده نازل و ارسال شد  
الیوم باید احبای الهی ناظر بظهور و ما یظهر منه باشند  
بعضی روایات قبلیه اصلی نداشته و ندارد و آنچه هم ملل  
قبل ادراک کرده اند و در کتب ذکر نموده اند اکثر آن بهوای  
نفس بوده چنانچه مشاهده نموده اید که آنچه در دست  
ناس موجود است از معانی و تأویلات کلمات الهیه اکثری بغیر  
حقّ بوده چنانچه بعد از خرق حجاب بعضی معلوم و واضح  
شد و تصدیق نمودند که کلمه ای از کلمات الهیه را ادراک ننموده  
بودند مقصود آنکه اگر احبای الهی قلب و سمع را از آنچه  
از قبل شنیده اند طاهر نمایند و بتمام توجه بمطلع امر و ما ظهر  
من عنده ناظر شوند عند اللّٰه احبّ بوده مع این بلایای  
وارد و قضایای نازله قلم اعلیٰ دوست نداشته و ندارد  
الا بما ینطق بالحقّ انه لا اله الا انا المهیمن القیوم  
چه که نفعه این کلمه مانع است از ورود احزان و لکن اگر  
بتأویلات کلمات قبل مشغول شود معین بر احزان خواهد  
بود تا بعد خدا چه خواهد و وقت چه اقتضا نماید حال

ص ۷۵

باين قدر اكتفا رفت ان احمد وكن من الشاكرين كبر من قبلى  
احبائى الذين اختصهم الله لحبه وجعلهم من الفائزين والحمد لله رب العالمين"  
ان يا رضا قد ذكر لدى العرش ذكرك وهذا جواب ما اردته فى سؤالك ينبغى لك بان  
تطير من الشوق فى هواء حب ربك المتعالى العزيز المتان .  
انا فدينا الابن وما اطلع بما اراد ربك لاجبريل ولا الملكة  
المقرين فاعلم انا كتبنا لعبدنا الخالق الذى كان من  
ملا الروح كلمة نلقيها عليك مرة اخرى فضلا من لدن ربك  
العزيز الغفار نزلنا له اذ سئل مسئلة . يا ايها الناظر  
الى المنظر الابهى ليس اليوم يوم السؤال اذا سمعت نداء  
ربك قل لبيك يا محبوب العالمين فى كل سنة من هذا  
الظهور بعثنا اسمعيلاً وارسلناه الى مشهد الفداء وما  
فديناه بذبح كذلك قضى الامر من لدن ربك العزيز المختار  
منهم اسمعيل (١) الذى سرح مسرعا الى مقر الفداء فى العراق  
بعد الذى انجذب بكلمة من لدنا وفدى نفسه منقطعا عن  
الاكوان ومنهم اشرف (٢) الذى كان ذاكرا بين العباد

(١) مقصود جناب سيد اسماعيل ذبيح زواره ايست براى  
شرح شهادت آنجناب بجلد اول كتاب رحيق مختوم  
در ذيل جمله (ذبيح كعبه وفا) مراجعه فرمائيد.  
(٢) مقصود جناب سيد على اشرف زنجانى است كه مادرش  
عنبر خانم اورا در قتلگاه بجانبازى تشويق نمود.

ص ٧٦

بذكر ربه مالك يوم التناد وكلما منعه ازداد شوقه الى الله  
الى ان فدى نفسه وطار فى هواء القرب ودخل مقعد الامن  
مقام الذى جعلناه اعلى المقام ومنهم البصير (٣) عليه  
ثناء الله وذكره لعمري انجذب بنداثة حقايق الاشياء اذ  
طلع من افق بيته بثناء ربه وكان مناديا بين العباد  
بهذا الاسم الذى اضطرت البلاد الى ان شرب كأس  
الشهادة وفاز بما لا فاز به احد قبله كذلك نزلنا الامر  
فى الالواح ومنهم من فدى نفسه فى الطاء (٤) ومنهم من  
قطع حنجره (٥) اذ رأى نفسى مظلوما بين ايدى الفجار  
ومنهم من اخذه حب الله على شأن نبذ نفسه فى البحر (٦) قل  
ان اعتبروا يا اولى الابصار لم ادراى ذبيح اذكر لك يا

أيها المذكور بلسان ربك في هذه الليلة التي يطوف حولها  
النهار ومنهم فخر الشهداء (٧) الذي احضرناه لدى الوجه  
وخلقناه بكلمة من لدنا ثم ارسلناه بكتاب ربك الى الذي

- 
- (٣) مقصود جناب ابا بصير است که با جناب اشرف در زنجان شهید شد.  
(٤) مقصود جناب سلیمانخان است.  
(٥) مقصود جناب حاجی جعفر است برای تفصیل بمقاله سیاح مراجعه شود.  
(٦) مقصود جناب آقا عبدالغفار است.  
(٧) مقصود جناب بدیع خراسانی است.

ص ٧٧

اتبع هويہ و فضلنا فيه ما تمت به حجة الله عليه و برهانه على  
من في حوله كذلك قضى الامر من لدن مقتدر الذي كينونة  
القدرة تنادى عن ورائه لك العظمة والاقطار.  
ای سائل لسان قدم میفرماید بقول ناس سر بریده  
فراوان بود بخانه ما. محبوبتر آنکه در این ذبایح فکر کنی  
و در جذب و شوق و وله و اشتیاق این نفوس مذکوره و مقامات  
ایشان سیر نمائی و ایشان نفوسی هستند که بمیل و اراده خود  
در سبیل محبوب آفاق جان ایثار نمودند و از مشهد فدا  
بر نگشتند. اینهمه اسماعیل نقد داری و خود بر احوال  
بعضی مطلعی این نقد تو را کافی است و چه مقدار نفوس  
دیگر که بعد از اخذ بمنتهای استقامت ظاهر شدند بشأنی که  
تا حین خروج روح از جسد بذکر اسم اعظم جهره ذاکر  
بودند و امثال این نفوس در ابداع ظاهر نشده لو تفکر  
تخر علی التراب و تقول لك العظمة والجلال یا محیی من  
فی العالمین و ما سمعت فی خلیل الرحمن انه حق لاریب  
فیه. مأمور شدند بذبح اسماعیل تا آنکه ظاهر شود  
استقامت و انقطاع او در امر الله بین ما سواه. و مقصود  
از ذبح او هم فدائی بود از برای عصیان و خطاهای من  
علی الارض چنانچه عیسی بن مریم هم این مقام را از حق جل  
وعز خواستند و همچنین رسول الله حسین را فدا نمودند.

ص ٧٨

احدی اطلاع بر عنایات خفیة حق و رحمت محیطه او نداشته



و ندارد نظر بعضیان اهل عالم و خطاهای واقعه در آن و مصیبات وارده بر اصفیاء و اولیاء جمیع مستحقّ هلاکت بوده و هستند و لکن الطاف مکنونه الهیه بسببی از اسباب ظاهره و باطنه حفظ فرموده و میفرماید تفکر لتعرف و کن من الثابتین و اما ما سئلت من الجبریل اذا جبریل قام لدى الوجه و يقول يا ايها السائل فاعلم اذا تكلم لسان الاحدية بكلمته العليا يا جبريل تراني موجودا على احسن الصّور في ظاهر الظاهر لا تعجب من ذلك ان ربك لهو المقتدر القدير آنچه سؤال شده و میشود جمیع در الواح الله از قبل و بعد تلویحا و تصریحا نازل و الیوم نغمه قلم قدم لا اله الا انا المهیمن القیوم است هذا ما وعدتم به فی البیان من لدى الرّحمن لو انتم تعلمون" انتهى.

باب بیست و یکم

در بیان حجّت و برهان

جمال قدم میفرماید قوله تعالى :

"بنام خداوند یکتا"

"مکتوبی از شما رسید آنچه در او مذکور بود نزد اهل بصره واضح و مبرهن است بشنو ندای مظلوم آفاق را از حقّ

ص ۷۹

بخواه تا قادر شوی بر محو موهوم و صحو معلوم نوشته بودی که سالها دینی تحصیل نموده و بآن موقنی اگر نفسی از شما سؤال نماید که بچه حجّت و برهان چه خواهی گفت اجعل محضرك بين يدى الرحمن ثم انطق بالانصاف ائى لك ناصح امين مطالبی را که ذکر نمودی و علامت حقیّت قرار دادی این امور نزد حقّ لم یزل و لا یزال مردود بوده بهتر آنکه خالصاً لوجه الرّحمن قدری از آیات فرقان تلاوت نمائید و در معانی آن تفکر کنید شاید در این یوم که سلطان ایام است از ریحی عرفان محروم نمائید و از کوثر وحی الهی بی نصیب نشوید از جمله در این آیات مبارکه که از قبل بر محبوب عالم و سیّد امم نازل شده تفکر کنید میفرماید و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا او تكون لك جنة من نخيل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفتجيرا او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا او تأتي بالله و الملائكة قبلا او يكون لك بيت من زخرف او ترقى فى السماء ولن نؤمن

لرَقِيكَ حَتَّى تَنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُهُ قَل سَبْحَانَ رَبِّي  
هل كنت الا بشرا رسولا اين آياتى است كه مشركين  
بخاتم انبيا روح ما سويه فداه گفته اند يعنى مضمون اين  
آيات را شرايط ايمان قرار داده اند كه اگر آن حضرت ظاهر  
فرمايد بحق موقن شوند حال تفكر در آن نفوس غافله نمائيد

ص ۸۰

كه عرض كرده اند بايد در ارض بطحاء چشمه اى جارى كنى  
و يا يك بيتى از ذهب ظاهر كنى از براى ما يا اينكه باسما  
صعود نمائى مقابل چشم ما و بيائى بكتابى كه او را قرائت  
كنيم يا بستانى ظاهر كنى كه در آن نخيل و غناب باشد يا آنكه  
به حقّ جلّ جلاله و قبيلى از ملائكه بيائى اينها اموراتى بود  
كه مشركين حجاز از سيد عالم خواستند كه ظاهر فرمايد تا موقن  
شوند بآنچه بيان فرموده و معانى آن مجملى ذكر شد.  
حال بصر حديد و قلب اطهر و انصاف كامل ملاحظه نمائيد و تفكر كنيد  
ليحصحص لك الحق و يظهر لك صراطه الله الّذى ظهر بالحقّ و تجد نفسك على يقين مبين.  
و بعد از اين سؤالات ملاحظه كنيد كه حقّ جلّ جلاله در جواب  
چه فرموده بگو: هل كنت الا بشرا رسولا و اگر اين عرايض مقبول  
ميشد و حقّ تعالى سلطانه ظاهر مي فرمود آنچه را كه  
خواسته بودند بزعم آنها ديگر در ارض احدى منكر و معرض حسب  
ظاهر مشاهده نميشد و حال آنكه در مقام ديگر مي فرمايد  
اگر ببينند جميع آيات را بحقّ مقبل نشوند و بافق اعلى  
توجه نمايند حال آنجناب در آنچه خواسته اند تفكر نمايند  
قسم بمنزل كتب كه اگر بانصاف و مقدس از اغراض نفسانيه  
در آنچه ذكر شد تأمل نمائيد البته بحقّ راجع شويد  
و منقطعا عن كلّ ما سوى الله از بيت خارج و بلييك اللهم

ص ۸۱

لييك ناطق گرديد حقّ منتظر آن نبوده و نيست كه هر نفسى  
آنچه بخواهد ظاهر فرمايد علم يفاعل ما يشاء بر افراخته  
و بكلمه احكم ما اريد ناطق. اين بسى واضح است كه حقّ  
جلّ كبريائه فاعل مختار است آنچه بگويد و بفرمايد همان  
مصلحت عباد بوده و خواهد بود و آنچه شما  
خواستيد اعظم از آن ظاهر شده در كتب الهيه تفرّس

نمائید تا مطلع شوید بر علم و حکمت و سلطنت و  
قوت و قدرت و احاطه حق تعالی قدرته و تعالی  
عظمته و تعالی سلطنته. انشاء الله از امثال این مطالب  
و اقوال که معرضین اعصار قبل بآن تکلم نموده اند  
مقدس و منزّه شوید و به حجت باقیه الهیه و ما ظهر من عنده  
ناظر و متمسک باشید قد ظهر ما لا ظهر من قبل  
یشهد بذلك کلّ حجر و مدر و لکنّ الناس اکثرهم  
من الغافلین. قل سبحانک یا اله الوجود و مالک الغیب  
و الشهود اسئلك باسمک المخزون الموعود الّذی  
به ماج بحر عرفانک و هاج عرف قمیصک و فتح باب  
لقائک علی من فی سمائک و ارضک بان تؤیّدنی علی عرفان  
مشرق و حیک و مطلع آیاتک. ای ربّ انا الّذی منعنتی  
الاوهام عن افق یقینک و ظنون العباد عن بحر  
فضلک اسئلك بنفسک بان توفّقنی علی الاقبال الیک

ص ۸۲

و الاعراض عن دونک. ای ربّ انت الکریم  
ذو الفضل العظیم لا تطرد هذا المسکین  
عن باب عطائک و لا هذا المحروم  
عن لجة بحر احدیتک فاغفر بجودک  
واحسانک انک انت الجواد  
الکریم و انک انت  
ارحم الراحمین